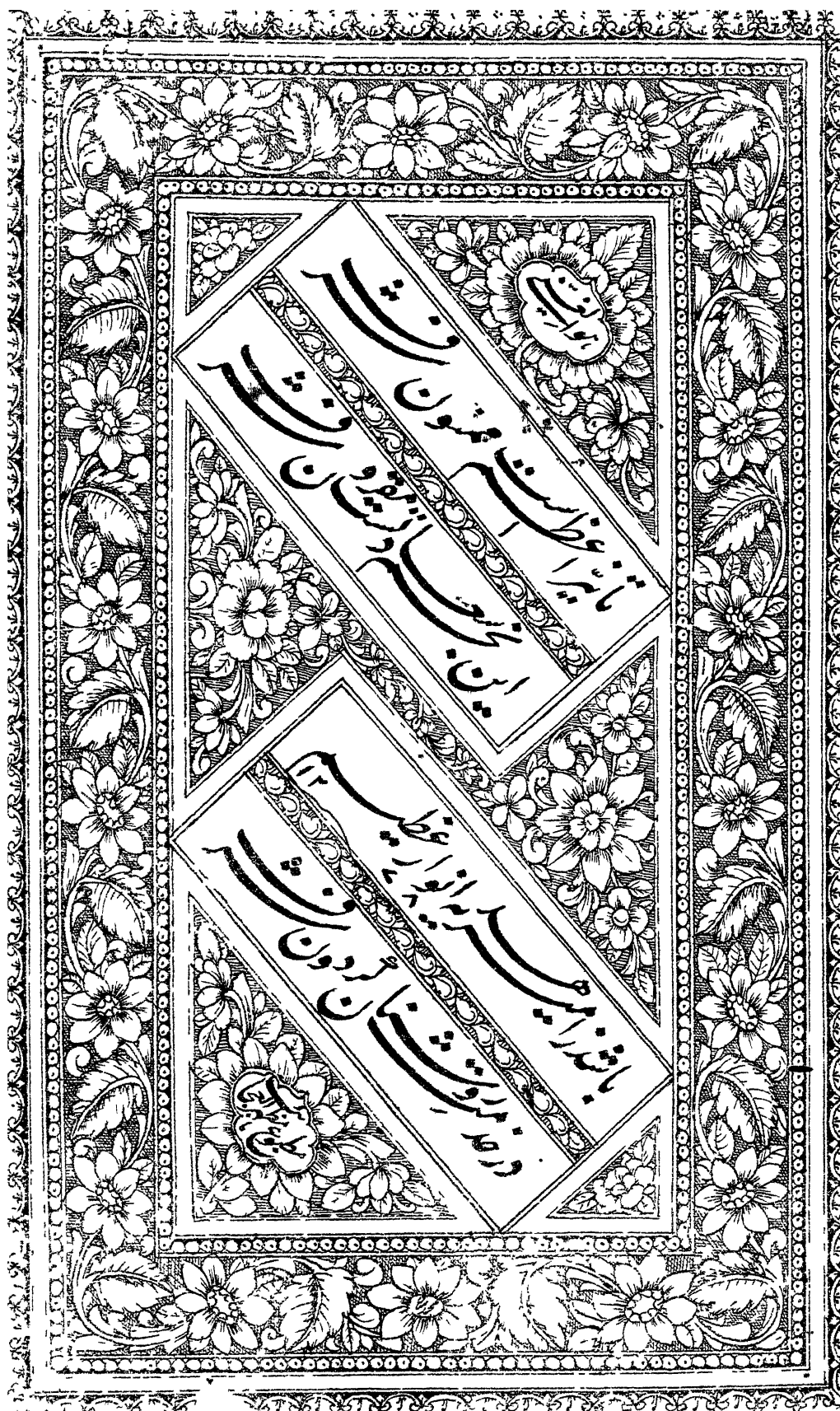


1470
/ 5



بسم الله الرحمن الرحيم
 في فضل يومين كشأ الله في الفضل العظيم

رسالة مولانا امير کشورستان سخن سکن در ممالک علم و فن عالم الاشکوه رفیع المقام
 ناظم حقائق پژوهه بلخ الکلام مخترع اعاجیب نافع مبدع هالیب بیئجام کمال
 و فضل شکر اقدار ماثل الخیر بالجر و التفاضل العریف الخیر جناب عطیت
 باب مولوی محمد عبد الغنی خان بهادر للخلص بهامیر آدام الله فیوضهم مودت

الخط الزمان

در شرح قصیدہ غنیة عاطله و در اعتراضات مہربانہ محویہ بر دلائل معلوم و
 منقول یعنی آیات و اخبار و صرف و نحو و لغت و محالی و اصول مستندہ
 بدستخط و مواہبہ جہل علمای کرام و فضلاء عظام از اہل مدرس و سیدم و تلمیذی قاہرہ
 و فانی و صدوق و کمال و غیرہ تحریر و ایتماء بندہ نیاز آئین سہ شہاب الدین عفی عنہ

در مطبع مطبعہ التجارہ مدنیہ حیدرآباد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم والصلاة والسلام

على رسوله الأجل الأعظم أفصح العرب العجم اللغات جوامع الكلم

محمد شفيع الأئم وعلى آلِهِ ذوى العدل والكرام وصحبه صلحو

السيف لقلم أما بعد زاو بنشین انجمن ارباب فضل وکمال و خوشه چین خرم

اصحاب قیل وقال محمد عبد الغنی التخلص من امیر غفر الله العذیر ابن سکنه جنگ

بها و بره و مضور واضح ضائر خوشید نظائر و شن طبعان معنی بین و دقیقه سخنان نصفت

آئین میگردد اندک پیش ازین مطابق مضمون این باغی ملولفه عالم آئینه کالات بود

طوطی صفت بلب مقالات بود تا درس صفای نطق روشن کنی و تحصیل کمال از

محالات بود و شمع فکر قصیده معریه نعتیه و رزم صنعت حروف عاظمه سوخته بودم

و از لواحق برکات نعت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم سعادت غراندخته
 از آنجا که در غفلت آب و کون و فساد نشسته و غنا و موجب سرگشته است و شراره
 عجب و پندار برق سرما یمنور شود و در اینها غلام احمد صاحب طالب العلم بهشتی
 ناز حسد و عتساف قصیده نعتیه را مورد اعتراضات و ایهیه ساخت و بنا بر استحصال
 افتخار عارض بلعرب معترض باشتهار اعتراض نامه پرداخت بعد سنج این اقدار است
 بعضی اجاب یک رنگ توفیق آهنگ شرح قصیده مزبوره بتوضیح محاورات و تنقیح لغات
 و تحریر ترکیب و قواعد و اعاجیب فوائد بآئین بسین ترتیب و ادم و رد و اعتراضات
 و نظایر جوابات آن بدلائل سنیة احادیث نبویة و آیات قرآنی و مسائل بیهیه صرف
 و نحو و لغت و اصول و معانی بوجه متعدد و و طرُق متفرقة نموده مثل انوار عظیم
 در شرح قصیده نعت رسول کریم بنیاد هم هر گاه چهل علمای فلک اشتباه بلند
 مقدار از فضیله مدراس و دیگر امصار از اربعین قدر و انصاف ملاحظه فرمودند
 و تحریر عبارات کواکب تنویر و ثبت موافق ثابت نظیر از راه و فور کرم و الطاف
 هنگامه افروزی این ایوان رفیع البیان نمودند رساله را بمحضور لامع النور فضائل معمو
 بندگان عالی حضرت نواب امیر الهی عظیم جبه سراج الامر اعمدة الکاسد الدوله
 غلام محمد علیخان بهادر و والفقر جنگ مظلوم العالی المتعالی گذرانیدم و حسب

نور افشانی حکیم جهان مطاع حضور معظم الیه برای بدید روشن مزار جان زمان و بزرگان
رفت نشان بجلوه گاه و انطباع رسانیدم والحمد لله علی ذلک

قال في القصيدة

اکمل الله هراجله لاکرم : لکرسول معظم لاکرم : نیکیش اینکه
اکمل الله خبر مقدم است و اکمل لاکرم خبر ثانی یا خبر مبتدأ محذوف که هو است
و لاکرم برای ابتدا و رسول با متعلق آن موصوف و مکر صفت و لاکرم لایم جار معنی
الی کما فی قوله تعالی یا زینبک و حی لها ای الیها و کتوله عز
شانه کل حجری لاجل مستحق ای اجل و آمم جمع است مجرور و جا
با مجرور متعلق بر سول و آن با صفت و متعلق مبتدأ موضوع و مبتدأ با خبر جمله اسمیه ابتدائیه

قول المعترض در مصرع اول اکمل الله هر منافی مدح محذوف

است می باید که اکمل اکمل بنویسد **اقول** را و عا معترض منافی لغت و
قانون عربیست چه در بعضی روزگار و راز و همیشه آمد کذا فی الصراح و القفا

نه زمانه موجود و قال الله تعالی هل انی علی الانسان جین من الدهر
لم یکن شیئاً مذکوراً و فی الحدیث لا نسبوا الدهر و در شرح
مصرع قصیده بوده و البحر فی کرم و الدهر فی فهم شارح قاضی قضا

علی‌ها انصاحب قدس سره الدبر را زمان مطلق نوشته علاوه اینکه لام تعریف برای
جنس و نفس حقیقت مطلقه می آید نحو الرجل خیر من المرأة ای جنس الرجل
خیر من جنس المرأة و برای استغراق نیز که شمول آن در ضمن جمیع افراد
بوده و نحو عالم الغیب الشهادة ای عالم کل غیب شهادة و گاهی عوض
مضاف باشد نحو والعاقبة للمتقین ای حسن العاقبة و گاهی عوض مضاف
الیها کافی الصلوة علی رسوله ای صلوة الله پس معنی اکل الدبر اکل
کل دهر میشود از اینجا که معنی عموم گوشه بوش معترض زبیده الدبر را عصر خاص قرار
داده و تجزیه تبدیل الدبر که ظرف کل کلمات است بلفظ کل نبوده فلان معنی
للتعریض هم سنا و همچنین کل عصر در معنی زیر که عصر با دهر مترادف و اردو ^{لی} ~~هو~~
در مصرع ثانی صله تکریم که متعدی بنفسه است بلام آورده این هم خلاف محاوره و
غلط است **اقول** چون سابقا مذکور شد که لام لام متعلق بر رسول
پس لفظ مکرم که متعدی بنفسه است علی حاله ماند و لام بسبب بون لام آن بعضی الی الله
نگرید بلکه از تعلقات ضروری رسول و مکمل معنی آنست فافهم **قال طاع**
لله ما اطاع له سلم الهم کوله سلم الطوع فرمان برداری کرد
طاع بطوع کما یقول وصلته باللام کذا فی المصراح وما

موصوله یعنی من كما قال تعالى والسماء وما بينهما والأرض وما تحتهما
 ونفس ماسونها فما في الثلاثة بمعنى هر کذا فی الجلالین
 و غیره و اطاع من الاطاعة بمعنی طاع نیز متعدی است کذا فی الصرا
 و غیره و درین مصرع اتباع مضمون آیه کریمه و من یطیع الرسول فقد اطاع
 الله کرده شد و سلم از سلامتی بی گزند شدن و ربانی یافتن از باب علم تعلقی
 خود جزای مقدم و اللهم منصوب بنزع خافض و این بیشتر است در کلام عرب
 نحو قوله تعالى لا تعدن لهم صراطك المستقیم ای علی صراطک
 و لو حرف شرط و لا بمعنی علیه تعلقی بسم و تعدیش از جهت ظرفیت و الظرف
 ما یتوسع فيه ما لا یتوسع فی غیره و فصل در لو و فعل مدخول با جازیه
 است بدلیل قول جل مجده و لو انتم مملکون و این مصرع مقتبس
 از مضمون حدیث من عسرت علیه حاجة فلیکنز بالصلاة علی
 فانما تکشف لهموم الحدیث علی القول یترا د فی الصلوة
 و السلام و در هر دو مصرع صنعت اشتقاق است چه طاع و اطاع و در
 مصرع اول و سلم و در مصرع ثانی شجدا اشتقاق اند **فقی له**
 بجای لفظ اطاع له اطاعه بلا واسطه لام می باید چیر که اطاعه متعدی

بنفسه می آید نه بواسطه حرف جر چنانچه قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا

الرَّسُولَ الخ بران دلیل برین است **اقول** اطاع بمعنی طاع کاد

بمعنی ح جی بنا بر موافقت و مصدر آن اطاعه نیز متعدی است همچو طوع که

صله آن بالام است کما هر پس چون متضمن معنی ثلاثی شد صله آن بالام روا گردید

موافقه للبحی و روا بود که لام زائد باشد چنانکه در رد ف لکم ای رد فکم

پس اطاع بمعنی اطاعه است و گاهی لام جابر برای تحسین کلام یا رعایت سجع و وزن

آید لکن اللام من جر و فل زیاده یجمعها قولش لیس و متساه کما

فی قوله عزَّ شأنه یَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فی السَّمَوَاتِ ای یسبح الله فاللام

زائده کذا فی الجلالین **قال** اسمهُ و مرده ماسوا لله و رأس

الاسلام حکم المحکم اسمهُ مبتدا و ورد ماسوا لله خبر آن حکم

المحکم مبتدا و خبر و رأس الاسلام خبر مقدم و ورین مصرع تلخیص آنست که بحیا نکیا

بدن بی سر نمی تواند شد قیام اسلام نیز بی حکم محکومی صلی الله علیه و سلم که بمنزله

سر آنست نتواند شد **قول** تخصیص ما فی مقام مدح باشد چرا که ازین لازم آید که

نام مبارک و ر و ماسوی ماسوی الله باشد حال آنکه حق سبحانه تعالی ذاکر است هرگز

را که ذکر حق میکند چنانچه آیه فا ذکر و فی ا ذکر کم بان ناطق است و سر و عالم

صلی اللہ علیہ وسلم فرما کہ حق اندر در شد کہ حق تعالیٰ ہم ذکر و یاد آن سرور عالم صلی اللہ

علیہ وسلم نماید و آیه ان الله وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

و یسین است **اقول** و رد و لغت پاره از خواندن و روزینه

و وظیفہ روزہ و جزآن یقال قرأت وردی حتی الدعاء بخلاف

ذکر کہ معنیش یاد گرفتن یاد آوردن یاد دادن آمد کفای الصراح والغیاث

و غیر هما معنی یہ فا ذکر و نی ا ذکر کہ ذکر و نی بالطاعة ای طیعونی

اذکر کہ بالثواب ای غفرکم وارحمکم کفای تفسیر الکشاف و

الملازم قال فی الجلالین فا ذکر و نی بالصلوة والتسبیح ونحوه

اذکر کم قیل عنہ اجازیکم انتھی و سند کلمیہ مستوفیہ فقہی است کہ توصیف

خالق بصفات مخلوق نمودن کفر است زہی جسارت معترض کہ از راه حسد و عناد

و زور با آنکہ فعل لسان خصیصہ ذوی العقول است از صفات خالق جل و علا قرار

داده در کفر صریح افتاد علاوہ بر آن معنی آیه فا ذکر و نی ا ذکر کم را بر خلاف

تعمیم معنی و رد قرار داده تحریف معنی آیه قرآنی با وصف ہدایات قطعیم ہل

انکاشتمہ فاعاذنا اللہ منہ چہ از عبارتش آو و زد و ذکر صریح میگردد و ذکر نہ

و یسین سر و نحو منطبق نمیشود و آیه ان الله وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

واحدة منها وفي القراح كل وبعض معرفتان بلا الف ولام وفيها
 معنى الاضافة اذ ضفت ولم تضاف انتهى وهو كذا تأكيد مبتدا والهم ماض
 از الهام بمعنى ردول فكنون ضايعا لان حقيقة هر چیزی وضمير مستتر راجع بسوی
 الله وضمير منصوب بطرف آن سرور صلی الله علیه وسلم یا سوی حکم و در صورت
 انتر تذکیر شن باعتبار مضاف الیه بالفظ کل و فعل با فاعل و مفعول جمله گردیده خبر مبتدا
 و له ای للنبی صلعم متعلق بحکم که فعل ضیست از تعلیم متحدی بد و مفعول مانند علمت
 و ضمیرش راجع بسوی الله و العلوم مفعول اول و اعم مفعول ثانی ای اعلم
 کل و اجمعه و پنجمین متعلما بعد از تعدیه آن بسوی مفعولین در کلام عرب شایسته
 خوفان علمتموه لخالقا للتاديب فی حسبه و نحو علمنی شیئا لله و

كقولهم ما علمت شيئا دليلا لاهلاك النفوس لا الفراق كما

والكتب المتداولة **قول** حکم العصر نیز منافی مع مدوح است که حکمتها

عصر تخصیص کرده و تخصیص غیر مناسب است مدوح **میافول** هرگاه لفظ

حکم و عصر بجاظ معنی عام است و جمع بودن حکم و الف و لام جنسی العصر مقتضی عموم تخصیص

که غیر مناسب قرار داده متضویت **قول** و نیز ترجمه حکم بر آن مانوده خلا

لغت است **میافول** چون لغت معنی حکم و دانش حقیقتها هر شیئی است

کافی التصراح و غیره و دانش حقیقتهای هر شیئی من حیث هی بی امر است محقق
بجز از تعالی شایسته هیچکسی بران مطلع نیست الا بوحی و الهام پس ترجمه اش بران نامود
هرگز خلاف لغت نبود و آنچه در حاشیه تحت اعم بجای لفظ تاکید لفظ بدل نوشتند
بدان غلط استخاست قطع نظر از آن لفظ بدل نه در متن قصیده مرقوم است نه در ترجمه
و ترجمه اش بجمگی راز را بر تاکید بودن لفظ کل دلالت صریح میکند فقیر **قول**

پس له علم العلوم که بصله لام ذکر کرده غلط و خلاف محاوره باشد **اقول**
جوابش از ترکیب مذکور شرح بود است و نیز اینکه لمفعول اول علم بود و ضمیر یکم در است
منسوب باشد نه محرور زیرا که لام در آن اید است بدلیل قوله تعالی یسبح
لله الایة و سبّح لله الایة فاللام زائدة کذا فی الجلالین و کقولهم
لی یکنی ای کیفیه یا برای تخصیص چون لك فصلی و نیز زیادت لام بر
تقویت عامل موصوفی باشد کما قال فی وسط النحول و لتقویة العامل

الموخر **خوازکنتم** للرؤیا تعبرون ای ان کنتم تعبرون للرؤیا
و تقدیم مفعول بر فعل برای اختصاص است چنانکه در آیاتك تعبد و آیاتك استعین
ای مختصک بالعبادة و الاستعانة و اینچنین تقدیم را در نحو الخانامند کقولهم
زیدنا علین فاما زید که در صریح بر فاعل در میان مفعولین واقع گردیده چه **العلوم**

منقول ثانی است و اعم حال از وی و مدار صحت اینچنین ترکیب برافاده معنی است

قال صعدا لعل مضعدا كغلا؛ لسمو تر سوله الا علم؛ صعد

فصل فی از سر بیخ و حکمی سیدویه عن الخلیل فتح العین و سکونه

لا قضاء حرف الحلق کشهد و شهد و شهد و جاء لازما ایضا

من نصر یصیر کان فعولا بالضم یحی لازما نحو قعد قعود او صعد

صعود **اقول** صعد بفتح عین نوشته است غلط کرده **اقول**

صحیح فتح عین آن از شرح بود است **قولی** در مصدر لا علی اضافت موصوف

سوی صفت است **اقول** آری اضافت موصوف سوی صفت اضافت

صفت بسوی موصوف هر دو بتاویل صحیحست مثل مسجد الجامع و جانب

الغربی و جرد قطیفة و اخلاق شایب هلا مذهب لبصرین

اما کوفیان جائز دارند بتاویل کذا فی الفوائد الضیائیة و المسالک

الیهیة **قولی** لفظا علی بصورت یا باید نوشت نه بالف چه الفیکه در موضع

رابع یا خامس کلمه افتد از یانویسند **اقول** لانسلم هلا مطلقا

زیر که الف ابع یا زائد از آن اگر بعد یا افتد بصورت خود آید فعل یا اسم غیر علم نحو

احیا و استحیا و صد یا کذا فی شروح الشافیه و الغایة و نویسان

صعد و قد و فعل و قول
انه فعل و قد بان
مصدر و یحیی علی
فعل و موصوف
مصادر و لا فعال
اللان و نحو قول
فعود او یطس
جلوسه و اقصار

جميع الغات را ثالث باشد يا زائد بدل از يابا يا نه بصورت الف نگارند وما ذلک

الا لتيسير الكاتب ولانه القياس هكذا في غاية البيان **قول**

و در مصرع ثانی مرج ضمیر رسول سابق مذکور است **اقول** هذا خلاف

جسيم وبهتان عظیم زیرا که لفظ الله مذکور است و بیت ثانی و ثالث و رابع

و خامس از قصیده و ضمیر رسول مرجع است سو گمان لفظ صراحة پس سبکه دیده بصیرت

دارد از مشاهده مرجع آن محروم نخواهد ماند الیه المرجع والمآب و جایا کتفا

بر سیاق کلام نیز میرود چنانکه در شرح ما جامی گفته او من سیاق الکلام کقول

نعالی ولا بویه لكل واحد منهما السدس لانه لما تقدم

ذكر الميراث دل على ان ثمة مورثا فكانه تقدم ذكره معنی

انتهی و در آیه کریمه اعدوا هو اقرب للفقو مرجع هو عدلی است که

از اعدوا متبادر میشود و هذا هو الظاهر **قال** كَرَّمَا كَلَامُ لَحْكَائِ

حُكَمَاءُ الْكِرَامِ صَارَ احْتِمًا **قول** بر لفظ لا فعل آن مقدم

نمیشود بلکه فعل لما عند وجود القرينة گاهی محذوف میشود و آن **اقول** فعل

مدخول لما حينئذ نیز گاهی محذوف با بقرینه کافی المسالك الیهیه شعر

اقول لعبد الله لما سقاءنا؛ ونحن بواد عبد شمس هاشم؛

چنانکه فعل مدخول را جازمه خوشا رفت لمدينة ولما ای لما ادخلها واینجا مؤخر

مقدم فعل است و بعد لما کان انده مقدر نحو التمس ولو خافنا من حدیدا

ولو کان خافنا و ذلك کثیر بعد لو وان الشرطیتین ولما یقارن

علیه لتضمن معنی الشرط و فی الوسیط منها لما بمعنی جبن و قیل

بمعنی اذ لا ضافتها الی الجملة و اختصاصها بالماضی و تستعمل استعارة

الشرط و الجراء انتهی هرگاه دخول آن بر فعل ماضی ضرورت تقدیر کان

گروید **قول** هرگاه ضمیر راجع سوی حکماست صار و ابا یگفت **اقول**

ان الفعل اذا اسند الی الجمع المكسر و اسم الجنس فیحوز فیها التثنية

فیؤنث علی معنی الجماعه و یدکر علی معنی الجمع و فی الجمع الصحیح

یحوز فذلك علی رای البصرین لا ضرورة و الضرورة نتیجه

و عند الکوفیین یحوز تقدیم الفاعل فقول علی انهم الزیدان

قام و النیدون قام بالافراد فیها کذا فی التصحیح و غیره چون بنزب

موقنین حکماء فاعل مقدم صارت صار و اگرقتن ضروری نیست فعلیه نعلم

أم العلوم و آتیها **قول** در حکماء الکرام نیز اضافت موصوف سوی **صفتست**

اقول بیان این معنی در شرح مصداق اعلی تفصیل کرده شد فلیرجع الیه و

قال في الطول شعره كان محمرا الشقيق وهو من باب جرد

قطیفہ۔ پس کیا اور احکیم مطلق فہم حکمت اندیش عطا فرمودہ است صحت حکم حکماء الکرام
بر فرمودات العاقل تکفیه الاشارة **قال** ^{هو} **هوذا** ماء لؤلؤة الاستر

هو ما وَاكُلْ اَسْمًا لَوْ لَوْ جمع لولوۃ بمعنى وانه مراريد واسر جمع سر

راز و مآوی جای پناه کثافی الصراح والقاموس وغیر قول

در آخر لفظ ما واد حمزه غلط است الخ **اقول** ماوی اسم ظرفت از او می

يا وى ههڙو الفا ولفيف مقرر وڦى الصراح يقال فيه ما وى الابل

بكر الواء وسكون الياء انتهى وقد زاد الالف لمد الصوت اذا

كان مضافا اليه المتكلم في صير الالف لاصلي همزة لوقوعه بعد

الافلزائد ويقال ما والى پس نظر برین رعایت وزن و سجع با و اما

ماوی قصور مردود نوشته شد و اینچنین بنیاد الف جهت رفع ثقلت مثل

انت و الحسن و بنابر رعایت سجع و قافیہ در نثر و نظم عرب بیشتر آمده کما

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَلَامٌ وَأَعْلَىٰ لَوْ كَقَوْلِهِ صَبَّتْ عَلَىٰ مِصْرَ

وَوَإِذَا صَبَّتْ عَلَى الْإِيمَانِ مِنْ لَيْلِيَا؛ قَالَ طَلَعَ سَاهُجًا

وَأَمْعُهُ كِهْلَالِ السَّمَاءِ حَالِ عَدَمِ طَلْعِ فَعْلِ مُضِيِّ زَطْلِي عِبْنِي بِرَبِّهِ

ماہنامہ دانش
خبر رشتہ مردم و
باجوین مقصود از
فقر مردم و
علم و غایت از

آفتاب و جزآن ولو آتبع جمع لامعه یعنی انوار مضاطرف ضمیر که راجع است بسو آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و ساطعاً حال یعنی بالانزاع و نده و برآیند **قول** می باید که

ساطعاً آید که فاعلش ضمیر راجع بسوی جمع کسیر است **ان** **اقول** تذکیر ساطعاً باعتبار

مرجع ضمیر است و تقدیرش به ضرورت رعایت وزن یا ساطعاً حال باشد از لامع و الفیاض

لوامعه ساطعه اما از جهت اسناد بسوی جمع کسیر که ضمیر است در تانیث تذکیر

کما مر و بصنعت عاطفه ساطعاً گفته شد و الا کوالی ان یکون ساطعاً صفة

المصدر الحذف و فای طلع طلوعاً ساطعاً کما فی قوله تعالی فما

اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً اِی ان رسالت کافه پس در بصورت ساطعه گفتن اصلاً

لازم می باید **قول** تشبیه سلال سادادون غالی از تقیض شان نبی نیست **ان** **اهو**

نام نبی کریم علیه الصلوة و التسلیم بی تعظیم گرفتن دور و دو و سلام نفرستادن غالی از تقیض

نیست چنانکه معترض در سطر ۳ و ۵ صفحہ اول و در سطر ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ صفحہ دوم

اعترض نامه مطبوعه خود نام رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بی صلوة نگاشته و پروا

تقیض شان که از ان لازم می آید نداشته و تشبیه لوامع با سلال تقیض شان نگاشته با

اگر وجوب باشد تاکید ارسال صلوة از آیه صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

است و مذمت تارک آن در کثر احادیث وارد و کما قال النبی صلی الله علیه

وَسَلَّمَ مَنْ ذَكَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى صَلَوةٍ تَامَّةٍ فَلَيْسَ مِنِّي

وَلَا اَنَا مِنْهُ الْحَدِيثُ پُوشیده سباده که تشبیه انوار آنحضرت صلی الله علیه و سلم با

ساده حدوت و عتلاست فقط از آنکه در حال عدم عالم نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بر افعی ظهور و اعتلا می یافت و اثبات آن بحديث كُنْتُ نَبِيًّا وَاَدَامَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ

الطَّيْنِ گردیده پس هر که این خبر گوش هوش او رسیده چگونه نور پاک آنحضرت صلی

الله علیه و سلم پیش وی جلوه گر باشد و محسوس و مرئی گردد اگر چه فی الواقع ثابت و متحقق

است **س** گزیده بیند بر وز شب پر چشم چشمه آفتاب را چه گناه و دور نیست

و چه تشبیه طلوع و ظهور است فقط چون زیندگاه سدل که وجه تشبیه و ران شجاعت

نه تشاکل و تماثل و در مختصر معانی آورده **ع** بَدَأُ الصَّبَاحَ كَأَنَّ عَرْنَتَهُ هِيَ

بَيَاضُ فِي جِهَةِ الْفَرَسِ بِسُفُوفِ الدَّرْهِمِ اسْتَعِيرَتْ لِبَيَاضِ الصُّبْحِ

و در مدارج النبوه و ربیان تشبیه روی شریف با قمر نوشته که تشبیهات با این اشیا

که وصفات آنحضرت علیه السلام ثابت شده بر روش شعراست جرب عرف

و عادت و الایحی کمال از کمونات نیست که معاوّل و تماثل صفات خلقیه و خلقیه وی

صلی الله علیه و سلم باشد انتهى و مروی عن کعب بن مالک کان رسول

الله صلی الله علیه و سلم اذا ستر استنار وجهه کانه قطعة

فمر درین حدیث تشبیه وی مبارک با پاره قمر وارو گشته و در حدیث ابی بکر صدیق رض
تشبیه وی شریف بهاله قمر واقع شده با آنکه روی شریف سرور نام علیه الصلوٰه و السلام

اکمل و اتم انوار میداشت و در شرح بیت قصید برده کالزهر فی ثوب و البدر فی

شرف ؛ والبحر فی کرم و اللّٰه فی هم ؛ قاضی ارتضا علیخان صاحب

مغفور رقم نموده که این تشبیهات حسب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف بنظر

اعوام اند مجباجکه حتی جل مجدّه نور خود را به مشکاة فیها مصباح تشبیل میداد و ^{فصلیه}

مشبیه به از مشبیه از ضروریات تشبیه است و الا چه نسبت روشنی قندیل را با نور رب جلیل

و اوصاف آن مظهر اتم را با این اشیا و ذریعۀ فانیتهی جای انصاف است نه موقع اعتساف

که تشبیه افضل کائنات علیه حمل الصلوٰه و التحیات باشکوه و بدو و ریاضات و کبریا که هیچ یکی

ازینها لیاقت تشبیه ندارد و او باشد و تشبیه انوار آنحضرت علیه السلام با هلال که اصل

قمر و زائد النور است و آغاز انلعان و ظهور تقیض شان و بیجا بود و ففکر قمری ^{لی} ترجمه

هلال ماه تمام نموده شد و این نیز غلط محض است **اقول** هلال با کسره نونا

سه شب ثم هو قمر هکذا فی الصراح و از ترجمه واضح میشود که مقصود شاعر از

هلال قمر است چه آیر او شن نسبت متنع بود **قال** مَالِكِ الْمَلِكِ حَالِکَا

اسمرآه ؛ لِسَمَاءِ الْعُلَاکَ کَلِمَ ؛ ازین بیت ابتدای حال معراج بافتباس ^{ای} کویه

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام **قول** لفظ کلم متعدی بمفعول بنفسه میشود

اقول لفظ کلم اگر چه بیشتر متعدی بنفسه آمده اما گاهی صله آن با حرف جر می

آید نحو کلمت به یعنی سخن گفتن با او و کلمت لك بمعنی قلت لك و کتوله

ع لقد کلم لی القوم اذا ركبوا یا لام و رکلم لدر زائد باشد چنانکه در علم

گذشت و ایرادش جهت تقدیم مفعول که برای اغراض می باشد کافی مختصر العا

والتقديم قد يكون لاغراض اخر كجرح الاهتمام والتبرك والاستلذا

وموافقة كلام السامع وضرة الشعر والسمع والفاصلة انتهى

پس چنین تعریضات معترضه شعر نامحاوره وانی و است شعری لو کان

یدری ما المحاوره ما لشتکی ؛ و لکان لو علم الکلام مکی **قال**

سأل الواحد رسول العصر وعلا لله مادعا لام **قول** بجای

رسول العصر رسول شد می آید چاره رسول العصر مفهوم نمیشود که آنحضرت در زمان باقی

و لاحق الی یوم القیام نیز منصف بر سالت اند **اقول** معترضه از لفظ العصر

زمانه موجود و روزگار مجهود تصور نموده صراحت خلاف لغت است چه عصر بمعنی زمانه

مطلق آمده و علاوه اینکه الف لام استغراقی موبدان شده همچنانکه تحقیقش در کمال

الد هرگز نیست پس هر که فوائد حرف تعریف و مدلول عصر را درک نماید بتبدیل

العصر بخیر بکنند چرا که تبدیل در چنین قیامی در لفظ موجود قباحی نیست **قول** این لازم

آنست که بالغرض عصر مدوح صفت رسالت هم ازان منفک گردد و نعوذ بالله من هذا

الاعتقاد **اقول** رسول صفت به است و عصر بمعنی روزگار مطلق مراد

و هر کذا فی الصراح والقاموس واللف لام دران برای جنس است یا استغراق

ای رسول جمیع العصر اوکل واحد من العصر پس انکار صفت رسالت

از آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصلاً لازم نمی آید از آنکه وعده گرفتن او تعالی شان از

انبیا علیهم السلام در روز میثاق بر بیان آوردن و نصرت و اوان با آنحضرت صلی الله

علیه وسلم از آیه شریفه **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ**

حُكْمَةٍ لَّيْسَ لَكُمْ مِنْهُ سُلْطَانٌ وَلَا مَعَكُمْ لَوْ تَوَمَّنْ بِهِ وَكَتُِبَ لَهُ

الْآيَةُ وَصَحَّحَتْ و رسالت سرور عالم صلی الله علیه وسلم پیش وجود عالم ازان لایح

پس یکم که مخفی است مگر رسالت دارد چگونه از لفظ رسول العصر انکار رسالت متصور

نعوذ بالله من هذا الافتراء بالغرض اگر الف و لام در العصر برای عهد باشد

قباحتی لازم نمی آید زیرا که بعثت و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختصاص عصر

دارد و چنانچه تعالی شان در آیه کریمه **وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** قسم با و

کرد بعصر و فی صلی الله علیه وسلم و مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رح در مدارج میفرماید هم

أَرْحَمَ لِلرَّسُولِ دَارِعُطَاءَ كُلِّ وَلاَدٍ اَدَمَ الْاَكْرَمَ اَرْحَمَ ماضٍ مَجْمُولِ

ولام برای اختصاص بخود هذا الحصر للمسجد ودار عطا استغنى بحرمای

فی د ارعطاء و استعمال و اگر چه بنی آمده لکن الاصح استعمال بدون فی

ونقل عن سیبویه ان استعمال بقی شاذ کذا فی شرح ملاجا

وكل مضاف سوى اولاد واولاد سوى آدم ومضاف بانمضا اليه موصوف ولا لاكر

صفت و مطابقت میان صفت و موصوف و ترانیت و تذکیر بسبب جمع مکسر بود و این را

ضروری نیست و نحو صرف با صفت مضای الیه کل و کل با مضای الیه مفعول یا المسمی فاعله قوله

جمله از رحم چون دعائی نیست بلکه خبریه مدحیه است پس چگونه بصیغه ماضی حکم استغاری

یا فتنِ جمیعِ اولادِ آدم و در حشر که در زمانِ مستقبلِ قائم و بهر پا خواهد شد تواند کرد **اول**

چون چسبانه تعالى شاه حبیب خود علیه الصلوٰۃ والسلام را در شب معراج از محلات بن

و در مخ و اهل آن آگاه فرمود و رهای عاصیان که از شفاعت سر اسیر رحمت خواہند

میشوی صلی اللہ علیہ وسلم کشف نمود چنانچه صاحب مدارج وغیرہ ذکر کرده است علیہ

اگر خبر سنگاری عاصیان بسبب تیغ آن بی‌کلا باس به قطع نظر ازین ایراد و باطلی

در مقام سبیل سواى مواضع اربعه مشهوره معلومه مستعرض بقبریه سیاق ورجوع خبر یکثیر الوقوع

است چنانچه در آیه ما اغنی عنه ماله و ما کسب کما فی الجلالین لما خوفه

بالعذاب فقال ان کان ما یقول بن اخی حقافانی افتدی منه

بمالی و ولدی نزل ما اغنی عنه ماله و ما کسب ی ولده و غنی

بمعنی یغنی انتهی پس نظر بر تحقیق وقوع شفاعت از وعدۀ رب العباد بمقتضای

اِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ لِیُعَادُ اُرْحَمُ یعنی زیر رحم مسئل گشته و این بر سبیل تجریم است

کافی قول علیه السلام مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ اى یقال قتیل

لمن هو فربک الی القتل فهذا المجاز بطریق المصارفه کذا فی حاشیه

عبد الرحمن و عبد الغفور و حدیث لِقُوا مَوْتَاكُمْ کَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ یُزَوَّلُ است برین فلاخفاء فیہ عند من له طبع سلیم **قول**

ترجمه از نعم که ماضی است به و آریند که مضارع است ننوده شده این هم خالی از مضیت

مگر آنکه مضیت آنهمه با کشف صحیح معلوم شده باشد **اقول** هرگاه از بیان

سابق ثابت شده که نعم معنی زیر رحم است ترجمه اش بآریند بوجه احسن مطابقت دارد و

جهت اطلاق غفران بر اهل ایمان نزول اهل ایمان بفرمای حدیث ما من عبد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ لَدَخَلَ الْجَنَّةَ هَرگز حاجت بر پشت

کاشف الغطا تبارک و تعالی غشاوه البصار اهل رتباب را برودارد **قول نیز**

منجمله اولاد اوم کافرین هم هستند و عدم مغفوریت آنها بنقض قطعی ثابت شده **اقول**

معرض لفظ الاکرم را صفت اوم تصور نموده حالانکه صفت اولاد است کما مر فی الشرح

و درین اقتباس است از آیه لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ کَلَامَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و مراد از اولاد اکرم و نجیب

اهل تقوی اند بدلیل قول تعالی اِنْ اَکْرَمْتُمْ عَلٰی اللَّهِ اَتْقٰی اَهْلِ تَقْوٰی بَرِّهٖ

نوع اند یکی انبیاء علیهم السلام و دوم اولیا و صالحین و سیوم بمصدق حدیث من شَهِدَ

اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ عَامِلًا

اند و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق فرقی نشده مذکوره ثابت است و بنده

از دلایل ساطعه که بر ثبوت شفاعت ناظر است مر قوم میشود و قال الله تعالی عَسَى

اَنْ يُبْعَثَ رِبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا و قال عز شانه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ

رِبُّكَ فَتَرْضٰی و فی الحدیث القدسی کلهم یطلبون رضا

و انا اطلب رضا تک و در صورت ایقاع الاکرم صفت از اوم چنانکه معرض

قرار داده نیز شفاعت آن شفیع کرم صلی الله علیه وسلم برای جمیع اولاد اوم عمومًا

ثابت است از آنکه شفاعت بر دو قسم است یکی کبری که عبارت از فرو نشاندن هوا

محشر و حرارت شمس و جز آن است و این عام و شامل است بر جمیع مومنان و کافران

کما فی الحدیث اَدمَ وَمِنْ دُونِهِ نَحْتُ لَوَائِحَ وَدَوَکِرَ صَغْرَى کَہِ اَنِّ وَا
 رَیَئِیْدِنَ عَاصِیَانِ اَسْتَ اَزْ عَذَابِ دَوْرَخِ وَاِیْنَ مَخْصُوصِ اَسْتَ بِمُؤْمِنَانِ بِکَافِرَانِ چنانکہ
 سابق در صورت تخصیص مستطوریست در اینجا اگر صیغہ غُفِرَ مستعمل می شد مخفویت ہمہ
 بنی آدم حسب عادہ معترض مفہوم میگشت نہ در اُنرحم کہ مشق از رحمت است و آیت
 کَرِیْمٌ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ مصرح شمول و عموم رحمت آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم است بر جمیع عالمیان کہ بہمان وسیلہ جمیدہ در دنیا از مسخ صورت
 نزول قہر وافت کہ پیشتر جاری بود و در عقبی از ہول و ہیبت و اشتداد حرارت
 کہ بر اہنا طاری باشد نجات یافتند و خواهند یافت پس معترض با وجود ثبوت و
 تحقق شفاعت عامہ از دلائل قاطعہ قائل بآن نشدہ نعوذ باللہ من هذا الاعتقَا

قول بعض قطع ثبوت شدہ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا
 دُوْنَ ذٰلِکَ اَلَا یَہِ **اقول** حسبما فی تعالی قادر و توانا است کہ ما دون
 شرک را بیامرزد و اما حقوق عباد را بمقتضای حدیث و دیوان لایترکہ اللہ تعالی
 ظلم العباد فیما بینہم حتی یقتضی بعضهم من بعض ہرگز غفور نغیر باید
 ما لم یقتض صاحب الحق **شعر** جوابا بہ تجواعتہ فوربنا ؛
 لعن عمل اسلفت لا غیر سُأَلُ قَالَ سَعِدَ کُلُّ سَلَمٍ سَلَکَ ؛

كامل الطوع مسلك الاسلام؛ ولفظ مسلم واسلم وشكك ومسلك صنعت
اشفاق است وازبخار جوع تمديد مناقب اصحاب اخيار و آل طهار رضی الله عنهم و شوم

قول در مسلك الاسلام اضافت موصوف سوی صفت لازم می آید باید که
مسلكا اسلام مرقوم گردد و **اقول** مقدمه هذا بطریق استقصاء و تحقیق مصدق

الاعلیٰ مسطور شد فلینظر الیه و نیز اینکه در رایه کریمه هدی و الی صراط الحمید
اضافت موصوف سوی صفت است همچو مسلك الاسلام که عاقل آنست معنی و تفسیر
و اگر در آن به صراط الله الحمید تقدیر کرده شود در مسلك الاسلام هم مسلك الدین الاسلام
گفته آید و آنچه مترض بر فک اضافت تجویز نموده از نا فهمی دست **قال** اطاع

او امر الحمید؛ هم اولوا الامر ام للعالم؛ اطاع ماضی و ضمیر آن ارجح
سوی کل مسلم و او امر مضاف سوی رجاء و مراد از رجاء اصحاب کرام رضایند
و درین اقتباس از رایه محمد رسول الله و الذین معه استدل

على الكفار رجاء بینهم الا یبرهم مبتدا و اولو یعنی خدا و ندان مضاف
سوی الامر و مضاف بامضی الیه ذوالحال و آم حال و للعالم متعلق بان و حال
بافعال حال خبر مبتدا و مبتدا با خبر جمله **ستأنفه قول** لفظ اثم که واحد است

بلفظ جمع می باید زیرا که فاعل اثم ضمیر است راجع سوی اولوا الامر که جمع مذکر است

اقول چون مسلم است که ثبوت جمع بدون تحقق افراد ممکن نیست و وجود فرد واحد
 و ضمن جمع مستحق است هذا عند الضرورة على مذهب البصريين
 اما الكوفيون فيجوزونه كما تقدم ونظيره قوله تعالى خاشعاً
 ابصارهم يخرجون که خاشعاً با وصف وحدت حال است از ضمير جمع مذکر
 که در خبر چون است کذا فی شرح القطر و اماست بر و است صغری کما
 الصلوة و کبری فہی الخلافتہ پس افراد ضمیر نظر برین است کہ ہر ہر فرد را از منہ
 منتقم علی سبیل الترتیب خلافت نموده لا علی طریق الاجتماع و هكذا
 فی امامۃ الصلوة کلا یخفی **قال** صغری صَحَّ **أَوَّلُ الرَّجَاءِ**
 عَمْرٍ کَرَامِ **أَلَا** صہرہ مبتدا و صح بمعنی حق و ثبت و ضمیر آن راجع
 سوی صہر و فعل با فاعل خبر مبتدا و **أَوَّلُ الرَّجَاءِ** خبر مبتدا محذوف ای ہو
 و حذف مبتدا و قسم است جواز انحاء الہلال و **وَاللَّهُ** و **سُورَةُ** اَنْزَلْنَاهَا
وَسَلَامٌ قَوْمٌ مِّنْكُمْ و ن و وجوب او این جائز است کہ بجای خبر غیر خبر واقع گردد
 و آن مختص بہا موضوع است کما فی کتب النحو و امیر المومنین رحا بود و خلفا
 و اولیت حضرت ابی بکر و ثنیت حضرت عمر رضی اللہ عنہما ازین بیت صاف
 ظاہر است و بر رعایت حروف غیر مجرئہ نام از اسمای خلفای عظام رضی اللہ عنہم
 شد

و نام جدا حضرت عمر فاروق رضی که غیر منقوط است مسطور گردد **قول** این چون

خبر جمله بود ضرورت که سوی مبتدا عایدی باشد و خبر و اینجا منقوط است و تقدیر ضمیری

خواه مرفوع باشد یا منصوب نیز اینجا نمی تواند شد **اقول** ترکیب دیگر که از

سابق واضح تر است اینکه صهره مبتداست و اول الرّحماء خبر و جمله صحیح حال از

صهره یا از اول الرّحماء مقدم گردیده بر عایت وزن آما چون ماضی مثبت حالت فتح

شود اولش قد آرند و اینجا مقدم است بدلیل قول تعالی جاءکم حصرت

صدورکم ای قد حصرت هذا مذهب الاكثر اما اخفش و کوفیان

تقدیرش اضروری نگونید هکذا فی الوسیط و المسالک البهیة پس

درین صورت خبر جمله نبود و احتیاج بجائیدی ندارد و بر تقدیر سابق عائد موجود است

اگرچه در نظر معترض منقوط و چنین تصریحات غلط بر عدم وقوف ترکیب نحوی

و بیستین است **قال** معهم راسم کلام الله؛ اسئل الله ما وراه

حکم؛ معهم ما سواهم الرّحماء؛ هم لدار السلام صار علم؛ چون

در مناقب خلفای اربعه رضی کردیم بیان محمّد ستم باقیه از عشره مبشره که سعد

و سعید و ابوعبیده و طلحه و زبیر و عبد الرحمن علیهم الرضوان اند و اظهار بشارت خلد

بجایه نمودیم لکن لکنایه ابلاغ من التصريح **قول** لفظ صادر در مصرع ثانی

این بیت بلفظ جمع می باید که فاعلش ضمیر است راجع سوی مبتدا جمع مذکر اقول
 مرجع ضمیر که رتجا است جمع مکسر است کخلفاء و ارجاع چنین ضمیر سوی جمع مکسر است
 و اختلاف بصرین کوفین که از کتب تقدیم بنظر آورده بکرات مرقوم گردید

سَارِدَ اِلَی السَّلَامِ مَعَهُوْدًا اِلَی رَسُوْلٍ وَاِلَی الْاَرْحَمِ ۚ وَلَدَالِی لِرَسُوْلٍ

وَالْكَرَّارِ ۚ اَکْرَمَ اَکْلِ اَهْلِ اَرْکَرَمِ ۚ وَلَدَالِی ثَنِیَّةٌ مَذْکُورٌ وَضَمِیْرٌ اِنْ رَاجِعٌ سَوِی

اَلْ کَم وَرَبِیْتِ سَابِقِ مَذْکُورِیْتِ وَتَقْطَاعُ اَلْ اِزْمَرْتِ طَابِقِ مَضْمُونِ اِیْنِ بَیْتِ بِاَحْدِیْثِ الْحَسَنِ

وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَا شَبَابِ هَیْ اَلْجَنَّةِ مَرْجِعٌ ضَمِیْرٌ ثَنِیَّةٌ گشت وَاَضْمَارٌ قَبْلَ الذِّکْرِ

لَا زَمَّ نَبَا مَعْلَاوَه اَیْکِه در بعضی مواقع مرجع از دلالت سیاق متعین میگردد و کما

مربیانہ فی شرح الشعر السابغ و ولید بیشتر متعده آمده و گاهی لازم یعنی

پیداشدند و فرزند گردیدند حسن و حسین رضی الله عنهما مر رسول علیه السلام و علی

کرم الله وجهه را یا ثَنِیَّةٌ مذکر مجرول شقی از ولادت بعضی زادون یعنی زاده شدند

و فرزند کرده شدند و اگر ماکل اهل اکر کرم خبر مبتدا محذوف ای هما

قول نون ثَنِیَّةٌ و رولد که اصلش ولدان بود حذف کردن جایز نیست زیرا که

نون ثَنِیَّةٌ و فت مضاف نشن مثنی محذوف می شود و ولدان سوی لام که حرف

است چگونه مضاف گردد که جایز نیست اقول معترض کم و کذا را با وجود

بودن فعل و الرسول متعلق بآن مضاف و مضاف الیه فهم نموده بر حذف نون متعرض

شده از بنی استعداد خود خبر داده و که لا ینحی علی الفطن السليم قال

کرم الواحد و صلاه لرسول و الله سلم کرم ماضی از تکرم و

الواحد فاعل آن و و او حرف عطف و صلی ماضی معروف از باب

تفعیل و محقق بود که ضمیر غائب مرفوع منفصل است فاعل آن راجع سوئی احد

و ایراد بود برای تاکید ضمیر متصل که در صلی است و اینچنین تاکید برای عطف اسم مظهر

اسم مضمی آید جهت تحقق مفهوم سند الیه بخویند قام هو و عمر و یا ادم استکن

انت و نرف جلد لجنه و قوله علیه السلام افضل ما قلت

انا و البتین من قبل لا اله الا الله و ربنا یورده نه قصدا

لکمال ظهور المسند الیه علی خلاف مقتضی الظاهر که در

شرح عقائد النسخی فی بحث التکوین اذ لو تأخر لا تقدم

هو و فی الفوائد الضیائیة فی باب التنازع و یصح ان یکون

هو مع وقوعه فی ذلك الموضع معولا لكل واحد منهما

انتهی و حذف و او بود جایز است کما قال فی شرح المراح یحذف

و او هو اذ تعاقب بشیء آخر لحصول کثرة الحروف بالمعا

مع وقوع الواو على الطرف ففي الماء مضمومًا على حاله وفي
 الصراح وربما حذف من هو وهي الواو والياء في ضرورة
 الشعر كما قال ع في بناء يشرى رجل قال قائل وقال ارسدك
 اذ من هو اكا؟ وربما حذف الواو مع الحركة كما قال الشاعرون
 في قول ع ومطوى مشتاقان كزارقان؛ قال الاخفش
 وهذا في لغز ازد شوقه كثير انتهى وكتب بش در صين وقف بچنان بود
 زیرا که اصالت واو و بای ضام مختلفه است فقيل هما من نفس الكلمة و
 قبل هما زائدان وهذا هو الظاهر من كلام سيبويه كذا ذكره
 في غاية البيان والتباس كد ضمير مرفوع ومنصوب ومجرور ويرود مرتفع شود
 از دخول عوامل بابتقران معنى نحو نريد نصره وانا والاوه وانه ولازم در ارسو
 جار است بمعنى على كما يقال تله للجبين اى صرعه على الجبين وكقول
 تعالى يخرون للاذقان اى على الاذقان ونحو قوله عز شانه
 وان ليس للناس الا ما سعى اى على الانسان وآل باضافه الى ان
 معطوف بر رسول وآل با معطوف متعلق وصل با فاعل وتطلق جملة فعلية وعامة
 وجملة سلم بتقدير حرف عطف معطوف بر ان كما في قوله تعالى وهو الغفور

الْوَدَّ وَذَوَّ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ فَتَعَالَى لِمَا يُرِيدُ فَتَقْدِيرُهُ خَلَّى
 الْوَاحِدَ عَلَى رَسُولٍ وَالرَّسُولَ وَتَرْكِبُ دُكْرِ أَيْكَةِ فَعَلِ بِفَاعِلٍ وَمَفْعُولٍ مُحَمَّدٌ
 بَاشَدَ صَلَّاهُ بَفَتْحٍ فَعَلِ مَفْسَرَانِ بُوْدَايِ كَرَمِ الْوَاحِدِ وَصَلَّى صَلَوَةً صَلَّاهَا

بِحَرَجِ مِیَانِ مَفْسَرٍ وَمَفْسَرٍ رَوَانِیتِ فَانَّهُ لَوْ ذَكَرَ الْمَفْسَرُ لِمِیْقِ الْمَفْسَرِ
 مَفْسَرٌ بِلِصَارِ حُشَوَاهُ كَذَا فِي الْفَوَائِدِ الضَّيَائِمَةِ وَضَمِيرِ فَاعِلٍ كَه
 وَرَصْلِیْهِ رَاجِعِ طَرَفِ وَاحِدٍ وَضَمِيرِ مَضْرُوبِ سَوِیْ صَلَوَةٍ وَالْفَاءُ أَنْ حَذَفَتْ
 بَرَايِ تَخْفِیفِ چنانکه صاحب غایه گوید الف نحو ضربها و بها اگرچه اصلی و از ذات

کلمه است گمر از قول ابی حیان اشیرالدین محمد بن یوسف نحوی که از آنکه مشابه نحو
 و لغت بود زائد است قال ابو حیان الالف فیها من ائدة تقوية
 لحرکة الهاء و در تکیس فی شرح التسهیل و روجه غیر متعارفه وقف گفته که گاهی
 الف ضربه ها و لها و بها را حذف کنند چنانکه در مثل مرانت و محج

م جئت پس صَلَّاهُ بَفَتْحٍ بَابِغیرِ الْفَتْحِ قَوْلٌ لَفْظِ صَلَّى که از باب تفعیل است
 و بغیر استعمال علی است چون متحدی بنفسه سَوِیْ یک مَفْعُولِ گَرُوْدِ یَا دِ و مَفْعُولِ و یَا
 بِرِ مَفْعُولِ و دُوشِ بَاوِ فِی و علی آید با کلمه مار که بمعنی آتش است استعمال کرده بمعنی و
 او خَلِ می آید یا مَخْنِشِ اشوی میگرد و که بمعنی در آتش بریان کرده آمده است

اقول صلّ یا نحو دست از صلوٰۃ که بمعنی نماز است و دعا از بنده و رحمت از

خدا و درود بر رسول و فرشتگان و مغفرت و تناسل و نیکو و تعظیم در دنیا با علا و ذکر و اهلها
و دعوت و ابقای شریعت و در آخرت تقبیح او و راست و تضعیف اجرا و از جهات

خدای بر رسول صلی الله علیه و سلم و هو اسم یوضع موضع المصدر

بقال صلی صلوٰۃ لا تصلیة از آنکه صلوٰۃ اخصل است از تصلیة و تصلیة ناقصه

و او ای که ما نحو از صلوٰۃ و مصدر باب تفعل است بر وزن تفعل به معنی نماز گذاردن

و رحمت فرستادن و بر صطفی علیه الصلوٰۃ و السلام در دو گفتن کذا فی القاموس

والصراح و منتهی الارباب و مدار الافاضل و از کتب لغات

مسطوره تعدی آن مقید بحرف جر بالتصریح یافته نشده اما از محاورات و

استعمالات عرب چنین واضح میگردد که چون صلی بمعنی نماز گذاردن آید متعدی

بنفسه میشود کما قال الله تعالی و ذکر اسم ربّه فصلّی و فلا صدق

و لا صلی و گاهی متعدی سوی مصدر کقول علیه السلام من صلی

صلواتا و استقبال قبلتنا الحدیث و گاهی متعدی سوی ظرف نحو

قوله علیه السلام انا صلی اللیل و اصوم النهار الحدیث

و گاهی بوسط فی کقول عمر بن ابی سلمه رأیت رسول الله صلی

الله عليه وسلم يصلى في توبه احد مشتلا به وگاه بواسطه
 لام ففصل لربك واخر وچون بمعنى در و وگفتن بود تعدي آن بواسطه على
 ايد كقوله عليه السلام من صلى على مرة واحدة الحديث
 و بلام توسط على نيز چنانچه در و بيايه و لائل الخيرات آورده قوله عليه السلام
 اعطاه الله بكل صلوة صلاتها فصر في الجنة قل ذلك وكثر
 و در بسم لازم بار في الصلوة على سيد البراهمين و بيت مذکور است يا توسط بيايه
 و حديث قدسي آمده فوعزني و جلالي و وجودي و مجدي و ارتقا
 لا عطينه بكل حرف صلى به قصر في الجنة يا بالام كه بمعنى على
 كقول الشاعر صلى للذي صلت قرش اي صلى
 على الذي و چون بمعنى رحمت از حق تعالى مستعمل شود صله آن با على ايد كقوله
 تعالى ان الله وملائكته يصلون على النبي و گاهي متعدي
 بنفسه توسط حرف جر كما في مورد الكلم اللهم صل وسلم رسولا
 مودود امجد امجد الحمد الخ و گاهي على و مدخولش محذوف باشد چنانچه
 جامي رح و قصيد نقيه فرماييز انك الذي عم جود او برا و ارضا
 عنا و صلى وسلم و توصليه ناقص يائي كه مجردش صلى است بمعنى در آتش انداختن

و مقیم گردانیدن در آن بریان کردن گوشت درست کردن عصا و چوب بانش آید
 كذا فی القاموس والصرح و غیر هاپس چون معنی در آتش انداختن
 و مقیم گردانیدن در آن استعمال شود بلا واسطه حرف جر آید قطعاً مگر مفعول ثانیش لفظ
 نار یا سعیر یا مثل آن مذکور باشد یا محذوف بقدری که قوله تعالى فسوف
 نصلیه ناراً ویصلی سعیراً و قولهم صلی اللحم ویصلیه آ
 ادخل النار ویدخل ایاهما چون معنی بریان کردن گوشت و غیر آن
 آید تقدیرش بسوی مفعول ثانی بر با و فی و علی گردد و کما یقال صلیت اللحم
 بالنار و فی النار و علیها ای شویته بالنار و فیها و علیها
 و گاهی مفعول ثانی بقدری محذوف باشد کما جاء فی الحدیث انه انی
 بشاة مصلیة ای مشویه بالنار و این بحسب قرائن است فکیف
 یظهر علی من لم یتبع المحاورات ولم یفرّق بین الحسنات
 و السیئات **قول** پس بموجب محاوره عرب که اصلاً کلمات عربیه را
 بوجه من الوجوه ازان گزیری نیست در قول شاعر که صلاه گفته است تقدیر لفظاً
 بعد آن کردن ضرور افتاده یعنی صلاه النار یعنی داخل النار یا صلاه فی النار یعنی
 اشواه فیها و معنی فارسیش بر تقدیر اول داخل کرد او را در آتش و بر تقدیر ثانی برپا

کرد و اگر آتش **اقول** استعمال نیکه در لفظ صلی از آیات و احادیث و لغات معتبره
 و نسخ مندر اوله به تحقیق در آمده تحریریت نظر بر آن لفظ صلی که جزو ی از مع آن حضرت
 علیه السلام در مصرع قصیده بدانکه حرف حرفش از نسیم سعادت نسیم مع چین آرای
 دین متین علیه الصلوٰه و التحیات الی یوم الدین چون گلزار نو بهار شکفته و لفظ لفظش
 به نسیان فیض نشان نعت بحر رحمت ذوالجلال صلوٰه الله علیه بالحدود و الاصل
 چون لآل شایوار آب و تاب گرفته بمعنی رحمت فرستادن بود نه غیر زیرا که سیاق
 و سباق کلام دال بر همین است علی الخصوص جائیکه مسبق کرم انوار احداید و کرم دی
 صلی الله علیه و سلم تجویض صلوٰه باشد و جمله سلم بر آن محطوف بود و ترجمه اش
 بمصرع از دور و دوش خدا کند اگرام کرده شود بخلاف قولک سیصلی ابالهب
 که در آن تقدیر نارضو است و معنیش سید خله نازا بود لا غیر پس این سه ادبی
 لایبسی که ناشی است از تحریف لفظ صحیح بسوی محال غیر محمود و ترجمه آن بعکس قرآن
 بمعنی خلاف مقصود از مقدرات غیبی منسوبست بجانب متعرض چه که تقدیر ناز که
 درین بیت قصیده لغتاً یا معنی و صراحه یا کنایه ممکن و متصور نیست تقدیر است
 قطعه بشو حدیث الحمد یا کل الحمد بنکر تن حسود ازین نارسوخته است و
 شد معنی یقین علی نفسیه عیان و کونار و در خلال کلام فروخته است **قول**

بهر دو تقدیر لزوم کفر است اگر غیر عمد گفته باشد پس تبدیل خواهد کرد قائل آن اگر اطلاق
 یابد بر آن و اگر عمد گفته باشد کافر است و مرتد نفوذ بالله منه حتی یتوب
 بلکه بعضی لا یقبل توبته جدا گفته اند **اقول** طرفه با جرئت که معتز
 نارقدر خود را منسوب بر اقام نموده معنی غیر مقصود از راه افترا بتحریر آورد و قائلش را
 در صورت عمد متصور خویش کافر گفته بحکم من اساء فاعلیها کسوت بدلول من
 لعن لعن در بر کرد و زهی جسارت مفتری که اطلاق کفر بر صاحب اسلام نموده که
 دور از این بین قم ساخت و حتی مبادرت او که باتباع هوای نفسانی نصیر قطعیه
 و احادیث مصطفویه را نسیا نمسئله کرده بانتساب کفر بر دخت بنابرین اقامه نموده است
 علما علی مقام و فضیلتی ذوی الاحترام بعض آیات و اخباریکه در منع تکفیر مومن
 وار شده است عرضه میدارد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا
 ضربتم فی سبیل الله فقیلوا ولا تقولوا لمن اتی الیکم السلام
 کنت مؤمنا تبغون عرض الحیوة الدنیا هرگاه ازین آیه کریمه اطلاقی
 کفر بر کسیکه سلام گوید ممنوع باشد پس چگونه حکم به کفر صلوة و سلام گوینده خیر
 الانام علیه الصلوة والسلام رواه ابو و قال مجده ان الذین قتلوا المؤمنین
 و المؤمنات ثم یؤبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب عظیم

وَعَنْ إِبْنِ قَالٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثٌ مِنْ

أَصْلِ الْإِيمَانِ الْكَفُّ عَنِ قَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا تَكْفُرُ بِهِ نَبِيٌّ لَا

تُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بَعْلُ الْحَدِيثِ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ يَعْنِي كَافِرَ

مَدَانِ مُؤْمِنِي رَا بَارِثُكَابِ مَحْصِيَّةٍ وَبِإِزْنِ مِيَا رَا إِسْلَامِ سَبَبِ عَمَلٍ بِبَصْفِغِيرِ شَاهِدِ

يَا كَبِيرِ چَا كَمُ نَدَبِ خَوَارِجِ وَمُتَرَكِّهِ اسْتِ كَمُ تَكْبِ صَغَائِرِ خَوَارِجِ وَكِبَائِرِ مُتَعَزِّزِ

كَافِرِ وَانْدِ وَعَنْ ابْنِ عَمْرِو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِيمَانُ رَجُلٍ قَالَ لَا خِيَةَ كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِمَا أَحَدُهُمَا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ يَعْنِي

هَرِ كَسِيكِهِ كَا فَرُغْتَ بَرَاوِ رِئُوسِ خُودِ رَا بِسِ بَدَرِ سَتِيكِهِ هُجُوعِ يَكُنْدَانِ كَفَرِ سَوِي كِي

اَزَانِ هَرِ دُوَابِنِ حَجَرِ كَمِي رِجِ وَرِخِزَاتِ الْحَسَانِ نُوْشْتَه قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِيْمَانُ رَجُلٍ إِشَاعَ عَلَى رَجُلٍ كَلِمَةً هُوَ مِنْهَا بَرِيءٌ يَشِينُ

بِهَا فِي الدُّنْيَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَجْبِسَهُ فِي جَهَنَّمَ حَتَّى يَأْتِيَ

بِنَفَاذِ مَا قَالِ وَلَيْسَ بِخَارِجِ يَعْنِي هَرِ كَمُ شَهْرِ سَاوِ بَرِ كَسِي سَخْنِي رَا كَمُ اَزَانِ

سَخْنِ بَرِي اسْتِ تَامِ صُوبِ سَاوِ اَوِ رَاوِ رُونِيَا حَقِ اسْتِ بَرِ خُدَايِ تَعَالَى شَانِهْ كَمُ مَحْبُوسِ

كَمُ دَاوِ رَاوِ رِجْنَمِ تَا نَخْجِهْمِدَه بَرَا شُو اَنكَلَسِ اَزَا نَخْجِهْمِدَه حَالَا كَمُ نَسِيتِ اَن كَسِ بَرَا نِدَه

وَفِي رِوَايَةٍ مِنْ قَالِ بَعُومِنْ بَمَا لَيْسَ فِيهِ اسْكَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى

رَدَّ عَنْهُ الْخَبَالَ حَتَّى مَخْرَجَ مَا قَالُ وَلَيْسَ مَخْرَجُ يَعْْنِي بِهَرَكَةُ وَجْهِ
مُؤْمِنٍ خَيْرٌ مِنْ رُؤْيِيهِ مَقِيمٌ سَازُواو رَاخِدايْتَعَالَى دَر زِرْوَابِ جَنَنِيَانِ نَا آنَكِه بِرُونِ
آيْدَا زَانِجَه كُفْتِ حَالَا آنَكِه نَيْتِ اَنْكس بِرَايْنْدِه وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ

مَنْ لَمْ يَمُتْ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرْضُهُ وَأَنْ لَا يَنْطِقَ بِهِ إِلَّا خَيْرًا يَعْْنِي
حَرَامَ نَمُودَاو تَعَالَى شَا نَدِ خُونِ مُؤْمِنِ اَو مَالِ وَاَبْرَوِي اَو رَاو مَقْر رَسَاخْتِ كِه كُفْتِه
نَشُودُ وَجْهِ اَوْ مَكْرِ سَخْنِ نَيْكِ وَاَمَامِ نَوُي رَحِ دَر كِتَابِ اَوْكَارِ اَوْروده قَالَ ابْنِي

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ رَمَى مُسْلِمًا بِشَيْءٍ يَرِيدُ شَيْئَهُ جَسَدَهُ
اللَّهُ عَلَى جَسَدِهِ حَتَّى يَخْرُجَ مَا قَالُ يَعْْنِي بِهَرَكَةِ مَتَمِّ سَاخْتِ مُسْلِمَانِي رَا
بِخَيْرِي بَايْنِ اَرَادِه كِه بِدَنَامِ كُنْدَاو رَا مَقِيدِ سَازُواخِدايْتَعَالَى بِرِ پِلِ جَنَنِمِ نَا آنَكِه اَو اَز
جَهْدِه كُفْتِه خُونِ بِرُونِ آيْدَا فَاعْتَبِرْ وَايَا اَوَّلِ الْاَلْبَابِ اَلْكُفْرُ حَرُّ رَسَا
وَرَجَاوبِ اَيْنِ مَعَالِمِه كِه بِجَحْضِ حَسَدِ وَاَسَافِ وَرَجَايِ نَخْتِ شَرِيفِ شَدِه شَعْرِ
جَامِي مِي نَوِيدِ مُسْلِمَانِ كُوَيْشِ اَنْدَرِ مَكَافَاتِ دُورِ وَغِي رَا زَيْنِدِ جَزُوْرُو

اَمَّا وَرَجَايِ قَوْلِ مَقْرِي كَلِمَةِ حَرِّ نَبَوِي كَايْنِ مِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَ
كَايْنِ مِيهِ بِالْكُفْرِ اَلَا اَرْتَدَّتْ عَلَيْهِ اِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَهُ كَذَلِكَ
رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ كُفْرًا وَثَابِتٌ مِي كُرُو وَفَعُوْذُ بِاللَّهِ مِنْهُ حَتَّى يَتَوَقَّعَ

توبه نَصُوحَةً **قَالَ** كُلُّ مَا حَرَّرَ وَاللهُ مَدْحًا؛ رُوحُهُمْ
 صَارَ مَوْرِدَ الْكَرَمِ؛ أَسْأَلُ اللهَ أَحْكَمَ الْحُكَّامِ؛ هُوَ مَعْطِ الْمَرَامِ
 لِلْعَالَمِ؛ أَسْأَلُ صَيِّتَهُ تَكْلَامَ وَاللهُ مَوْصُوفُ أَحْكَمِ الْحُكَّامِ صِفَتِ مَوْصُوفِ
 بِاصْفَ مَفْعُولِ نَسْأَلُ بِالْفِعْلِ وَاللهُ مَفْعُولُ وَحُكْمُ الْحُكَّامِ مَقْطُوعٌ عَنِ الصَّفَةِ نَحْوُ الْحَمْدِ لِلَّهِ
 الْحَمِيدِ بِالرَّفْعِ وَأَحْكَمُ الْحُكَّامِ مُقْتَبَسٌ مِنْ أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ كَمَا أَنَّ تَعَالَى شَانَهُ فِي قُرْآنِ
 مُجِيدٍ فَرَمُودِهِ هَرْكَاهُ نَاطِقٌ قَصِيدَهُ أَنْزَلَتْ رَسُولَ كَرَمٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَرَاغِ
 يَأْتِ بِجَنَابِ بَارِي عَزَّ وَجَلَّ تَهْنِئَةً وَغَايَةَ حُضُورِ بَرُورِ نَوَابِ مَدْظَلَةِ الْعَالَمِ
 لَا زَالِ شَمْسٍ قَبْلَ طَالِعِهِ وَنَجْمٍ أَمَالِهِ لَا مَعْدَةَ بِرِوَاغِ **قَوْلُهُ**

در ترجمه مصرع اول خدای زمانه نوشته و خدای زمانه استعمال است بلکه موصوف
 کفر قائل گردد و نعوذ بالله منه **اقول** در مرکبات اضافی اعتبار
 است مثلاً اگر گوئیم عمر بنده زید است مراد از آن مملوکیت بود و اگر گوئیم عمر بنده
 خداست مقصود مملوکیت باشد و خدای زمانه بمعنی صاحب و خلاق زمانه است
 لا غیر برین قیاس خدای عالم و خدای گیتی و خداوند بالا و پست و خدای آسمان
 و خداوند روز و غیر آن که در کلام فصیحی عجم کثیر الاستعمال است چنانچه جامی
 فرماید چنانچه خدای عالمش باد که ناید از عطای عالمش باد و

در ترجمه بیت ۲۱
 از خدای زمانه می فرمایم
 که عطا میکند نفسا صدیقا
 ۱۱

سدی فرماید: **ب**خام تو باد فلک یار تو؛ خداوند گیتی نگهدار تو؛ **ایضا**
 ولیکن خداوند بالا و پست؛ **ب**عضیا و رزق برکن نیست؛ **ایضا**
 بقدرت نگهدار بالا و شیب؛ خداوند دیوان و حسیب؛ **ایضا**
 امر و زبار کست فالم؛ افتاد نظر بران جالم؛ الحمد خدای آسمان را؛
 کاختر بد راند از و بالهم؛ **ایضا** توانا است آخر خداوند روز؛ که
 روزی رساند تو چندین مسوز؛ هرگاه خدای عالم و خدای گیتی و خدای
 آسمان و خدای روز و امثال آن گفتن صحیح بود و اطلاق خدای زمانه
 که در معنی عام تر از خدای روز است هرگز قباحتی نباشد علاوه اینکه در بعضی
 زمانه است یکی از اسمای الهی است چنانکه در حدیث قدسی آمده **لا تسبوا**
الذهر فانا اللهی و رب که معنی خداست با بعضی تخصیص و قرآن مجید اکثر
 استعمال شده **هَـمَّجُ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَ رَبِّ السَّمَوَاتِ**
وَاَلْأَرْضِ و غیر ذلک پس اقتدای دلائل متین و بزرگان دین بی شبه
 صحیح و درست و یاده گونی مغتری سرا بر خطا و بیجا نغوذ بالله من اقواله
 والله یجازیه باعماله **قول** در مصرع ثانی یا می معطی را کن به
 حذف کردن هیچ و جنیت **اقول** حذف ساکن اخیر که از جنس

و او ویای غیر ضمیر باشد در فواصل و قوافی و قفا و وصل الفظا و کتا به جائز است

بلکه حين ضرورت بمنزله واجب کقوله تعالى يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ وَالْكَبِيرَ
الْمُتَعَالِ وَاللَّيْلُ إِذْ أَيْسَرَ الْقِيَاسِ الدَّاعِيَ وَالْمُتَعَالِ وَشِبْهُ

کذا فی المراح والغایه پس درین مصرع جهت خوف عجم و تمیز کاتب

یای معطی حذف نموده شد **قال** اَکْرَمَ اللَّهُ حَاكِمَ الْأَسْلَامِ ۖ وَ

عَطَاهُ مَرَامَهُ الْمُحْكَمَ **قول** محکم بجای عطاه می باید که عطا باشد که

و منفعل را میخواند **اقول** معطی در اصل اعطی است از اعطاء که ابتداء

از باب افعال آمده همچو اشتق بمعنی ترسید و آلف از ان بنا بر انکسار و وزن حذف

شد نحو قول الشاعر ۖ دِراهم غیر معد و دعطانی ۖ عطاك

الله ملا غیر فان ۖ و چنین حذف در بعضی کلمات باب افعال نظماً و نثراً

بنظر و آمده چون حَسْتُ و أَحَسْتُ و رَأَحَسْتُ و نیز زیادت

حرف نحو اطَاعَ و اسْطَاعَ بفتح الهمزة کأراق و أهرأق و در سبب

معلقه در شرح بیت و سُرِقَتْ مِرا بیع النجوم و صابها ۖ و دق الروا

جودها فورها مها ۖ شارح گفته صابها اصلها اصباها و در غیر باب

افعال بیشتر نحو قوله بالخیر خیرات و ان شرفاً ۖ و لا اری الا لشر لا

انت ایان کان عملهم شرا فجزا هم شر وانی لا اريد الشرا لا
ان تشاء و منوم نشده که لفظ اعطاه بالکسر معترض نوشته شد کدام صیغه عربی است
یا جمعی و چه معنی دارد **ع** خود غلط اما غلط انشاء غلط **قول** کما فی التحد

من اعان طالب العلم ولو بقیام واحد اعطاه الله تعالى اجر الف
شهید **اقول** فمن اذی طالب العلم باقلام متعدده
ما اعطاه الله تعالى اجر الف شهید **لام** الف قاتل الله على كل

شقی **قول** سوای این مجروحش عطا به صیغه ماضی نیامده است بلکه
مصدر یک عطا آمده است از باب افعال است نه مجروح زیرا که گاهی مصدر با افعال

بر وزن فعال آید کما فی شمس العلوم اعطاء عطاء **اقول** **ف**
تر اینکه معترض عطا را که فعل با فاعل و مفعول جمله گردیده است ماضی قرار داده و بر
مصدریت عطاء از باب افعال دعا کرده حال آنکه عطاء اسم است بمعنی دوش

نه مصدر بلکه مصدر شمس اعطاء بر وزن افعال آمده کذا فی القاموس و
الصراح و زعم نموده که گاهی مصدر افعال بر وزن فعال آید و این دعوت
غلط صریح از آنکه اکثر ائمه نحو و صرف نفی این وزن ازین باب کرده اند بدین وجه در قوله
انبت لله نباتا حسنا تقدیر انبت لله نباتا حسنا نموده

و آنچه از شمس العاظم نقل کرده دال بر مصدیت آنست زیرا که عطاء امیرست عمل بجای

مصدق چون صلوة **قال** له اسم الرسول والكرار؛ لهما صار

للعلو علم؛ عكسه دام الامر الحکام؛ عمره طال مكرم العالم؛

مادعا الامر عطاء الله؛ مع ماكرم لکرم؛ پوشیده مباد که ناظرین

قصیده لفظ امر را مشتق از امر است و صنعت غیر منقوط و غنی که جزوی از نام ذاتی

است و صنعت حروف منقوط و امیر که از مشتق منه امر خود است غیر آنها نظر بر تناسب

معانی و اقتضای صنایع تخلص قرار داده بناء علیه قصیده عبریه غیر منقوطه امر تخلص

آورده **قول** درین صریح مراد از امر امیر گرفته و کیف یکون الامر امیرا

اقول اسم فاعل موضوع می باشد برای چیزی که معنی مصدری و در ذات آن خبر

من حیث الحدوث قائم بود و صنعت شبه موضوع برای انصاف چیزی بطریق بود

اگر چه نفس الامر حادث و عارض بود و این معنی برای ترجمه امر با امیر مانع و منافعی نیست

علاوه اینکه در مختصر معانی نوشته و اسم الفاعل بمعنی الثبوت نحو المولود

والکافر و العالم و البجاهل انتهی ازینجا است که در حقیقت و محافظ و قید

و قادر و علیم و عالم و مجید و مآجد که موازن امیر و امر اند هرگز نبایدست نیست

چرا که ثبوت و در صفات باری تعالی شان ممکن در تصور نباشد و در وسط النجوم

صفت مشبّهة ولا یجی صیغة منها علی ذنبه فاعل عند الجمهور

خلافه لا یبر مالک فانه اثبت مجیها علی زنة فاعل متسکا

بقولهم ظاهر العرض وجائل اللون وساهم الوجه انتهى

فكيف لا یكون الامر امیر الا عند من جعل الغنی غنیاً

قول سواي این قباحتیکه در عطاءه ذکر کرده ایم نیز در اینجا موجود است *

اقول جوابیکه بوجاه حسن مشیر داده ایم نیز در اینجا عائد است ربنا لا

تزعقلو بنا بعد اذ هدایتنا وهب لنا من لدنک رحمۃ

انک انت لوهاب وصل وسلم علی سیدنا

وشفیحنّا بحمل القاء مقام محمود ا

والله وصحبه الی یوم الحساب

تمت کتاب

نقول عبارات صداقت اشارات و نقوش فصوص

علمای مدرّس حضرتها اللہ تعالیٰ علی الالدناس و کلکته وغیره

مطابق اصول

حضرة قدوة العلماء الاعلام عمدة الفضلاء الکرام

عظمه

تصحیح
مجلدین سالک و زائر آمود
مطلع انما بعبارات و علوم
علمان و زووف و خوش
طرحه نقوش بجان دارد
در است

کتبه قاضی محمد ابوبکر حافظ عبدالقادر عفی الله عنه



مرقومہ غرطیف الفخم، عرّیف اعظم، صاحب الشرف
و البتحر، مولوی اعظم الملک بہادر و اومت مکرمت

بمذہب الاجوبہ صحیحہ و الاعتراض المعترض * ومن شک فیہا فلیرجع الی کتب علوم العربیہ
کتبه العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه



مرسومہ محقق افضل، مدقّق اکمل، ابغ الفضلاء، مولوی
شیرین بیخاں بخادر افضل الشعراء، ضاعفک مر

فذا اصاب من اجاب کتبہ محمد حسین الراقی

مرقومہ غرطیف الفخم، عرّیف اعظم، صاحب الشرف
و البتحر، مولوی اعظم الملک بہادر و اومت مکرمت
بمذہب الاجوبہ صحیحہ و الاعتراض المعترض * ومن شک فیہا فلیرجع الی کتب علوم العربیہ
کتبه العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه

مرقومہ محقق افضل، مدقّق اکمل، ابغ الفضلاء، مولوی
شیرین بیخاں بخادر افضل الشعراء، ضاعفک مر
فذا اصاب من اجاب کتبہ محمد حسین الراقی



مکتوبه علامه جلیل؛ فہامہ نبیل؛ خضر حشر شمعہ قولات؛ مولوی
محمد حیات؛ مدرس کلان مدرسہ اعظم نواب کرناٹک لطف

ہذہ الاجوبہ لرفع الشبہات الذکورۃ کافیۃ * وقع الاوامر العازرۃ الفاصرۃ وافیۃ *

کتبہ العبد المذنب محمد حیات عفا اللہ تعالیٰ عنہ



مسطورہ علامہ شہیر؛ فہامہ کبیر؛ جہیز نامہ مولوی غلام قادر

کثرت شفقتہ

تقدیر من زین عروس کلامہ بحلی التبیح والتشیح * وجلاء علی منضۃ التوضیح والوجہ

کتبہ العبد الفاجر غلام قادر رعی عنہ

رقم نمودہ مقام لبیب؛ علامہ اریب؛ جہند سن مکتا؛ مولوی
سید مرتضیٰ؛ مدرس و مدرسہ اعظم نواب مرحوم کرناٹک

وفرت عطوفتہ

این جوابی نامہ مولوی
محمد حیات کے لئے لکھا گیا ہے
جو کہ اس کے لئے لکھا گیا ہے
جو کہ اس کے لئے لکھا گیا ہے

این جوابی نامہ مولوی
محمد حیات کے لئے لکھا گیا ہے
جو کہ اس کے لئے لکھا گیا ہے
جو کہ اس کے لئے لکھا گیا ہے

هذه الاجوبة المسعودة على اعتراضات المردودة صحيحة ومعقولة



رقم زوده فاضل کرم؛ عالم محترم؛ فهامه نخریر؛ مولوی حاجی سیّد
غلام دستگیر؛ شاگرد استاد المحققین بقیت رافته

القصيدة الفصیحة المصنوعة بریة عن اعتراض المعارض وجواب القائل لرد
الاعتراضات صحیح معقول عند ذوی الافهام وقلة بضاعة علم المعارض ثابت لدى

اہل الکمال

کتاب خادم العلماء العلماء



تحریر کردہ عالم نخریر؛ عریف خیر؛ فضیلت آئین؛ مولوی
حاجی امام الدین؛ مدرس سوم مدرسہ اعظم نواب
مرحوم کرناٹک زادوداد ہ

ہذہ رسالہ نافعہ جامعہ لدقائق العلم وغوامضہا؛ کاشفہ لحقائق الحکم وفنائہا؛

مرحوم
ابن حباب بن عبد الوہاب
ماہی دودادہ - منہج مقبول
است ۱۲۵۱

مرحوم
ابن قصیدہ فیہ فیض کثیر
شدہ بکرات از اعراض
مستثنیٰ جواب رافضی
بہر اعتراض صحیح
ست از صاحبان فہم
کوہی کتب مشرق
است نزد اہل کمال

مرحوم
ابن رسالہ ترقی دین
جامع کتبای علم
پشتونان و فاضل
زیدی دانش پاک دوداد

مختصر الجواب على سؤالات المعارض * مكتفية بذكر مقولات المعارض * سيف قاطع
للخصم العنيد * ليس طائفة ولا نذير * خادم طلبا حتى يتبين حاجي مأمور الدين



تسطير نموده سمينه بجمل فقيه عديل فاضل لودعي
مولوی سید محمد شوری امت خلعت

هذا الرد على اعتراضات المعارض الذي اعترض على القضية
الحرية النعتية العجبية صبيح
كتبه سيد محمد شوری

رسیم کرده اکرم علماء افخم فضلا حاوی فروع
واصول مولوی حکیم محمد قدرت سول تلمیذ ارشد
مولانا قاضی ارتضا علی خان مرحوم داوست عاطفته

ما اجاب الفاضل المحقق * والعالم الدقيق * المولوی محمد عبد الغنی خان بهادر بارک
الله تعالی فی علمه وفضلہ * على اعتراضات المعارض الذي اعترض على القضية
الحرية الغربية فهو صحيح ولا ريب فيه * ومن شئ عليه فليرجع الى الكتب العربية

و شایسته جوابات است
مستفیدی از کتاب است
ای در موردین که در ای
فرض شده است
بای در شایسته که در
از سال و اندک و شایسته

۱۰
شیر جمعه
این دو بار اعتراضهای بسیار
اوتراض کرد و تصدیق و عذر
نقدیه در هر دو بار است

۱۱
شیر جمعه
ما اجاب الفاضل المحقق
و العالم الدقيق * المولوی محمد عبد الغنی خان بهادر بارک
الله تعالی فی علمه وفضلہ * على اعتراضات المعارض الذي اعترض على القضية
الحرية الغربية فهو صحيح ولا ريب فيه * ومن شئ عليه فليرجع الى الكتب العربية

والفارسية * المجلد في الاجوبة * وهذا المجيب ملاح لخير الانام عليه وعلى آله افضل
التحية واكمل السلام والله تعالى اعلم بالصواب

كتبه خادم الطلاب حكيم محمد قذرت رسول الصفوي عفا الله عنه



مکتوب نموده فاضل ثقیف؛ صاحب تصانیف؛
شہیر آفاق؛ مولوی سید احمد شتاق ضاعفت محبت

هذا الرد الصحيح والجواب الصحيح موافق لعقائد اهل السنة والجماعة * ومقبول عند ذوي
البلاغة والصناعة * والمعرض خالف الجمهور من العلماء الاعلام * واذكّر عن الحق
ومال عن الدين الاسلام * لغو بذلت منه حيث اعترض على القصيدة الصرخية
الغنية بالادب وخالف الانصاف * وتبع طريق الحسد والعداوة ولعلّك اهل الفضل
والفساد بالاعتساف * ونسى الحديث الاّ تباين من الكفر من الاحاديث
الصحيحة بلا توجيه * وصار مصداق من جفّر بيرا لاخيه فقد وقع فيه *
مكتبة سيد احمد مشتاق نور الله

مستور کردہ عالم عریف، فاضل شریف، عالم بقہ

وفاقی کو اللہ داد فرمادہ شدہ
است در جواب۔ و این جواب
بہندہ مع کشفہ فی طریقہ است
علیٰ علیہ السلام کہ افضل الصلوٰۃ و السلام
السلام ۳۰۸

۱۲
این یوسف جوان در دست مفتی
عقاید این من و دو صاحب داشت
و برگزیده و متخص خلاف کرد و داشت
پیشتر و دستخیزان در اندوخت
که طالبان سید در اندوخت
و گشت حق را در گشت از
وین احسان میا می برم
نمای از دی - جابجای خوش
کرد و فیضی ضایع شد و چها
خلاف انصاف - و میری
نموده حد و دینی را و
تعلی کرد اهل کس و فدا و را
از بی ای و قزوین
صبر و صبر و تو به که
زینک افادان از کور که
دست و دست

ازلی مولوی سید علی برادر عباس علی خان مرحوم

جاگیر دار اوگیره و قاره

بدرالدین صبح لاریب فیہ



لاعه

عمره قدوة العارفين زبدة السالكين محقق علوم باطن
وظاہری مولوی صاحب پیران شاہ قادری لکھنؤ ارشادہ

جواب اعتراضات صحیح است و موافق عقائد سنت و جماعت و اعطی اللہ المحیب
جزاء الخیر بما وسیلہ المرسلین رحمۃ للعالمین نینا و شفیعنا محمد بن المصطفیٰ صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم

عبدالہادی محمد مہدی القادری عفا اللہ عنہ

مرسوم کردہ کہف العلماء شیخ العرفاء جامع فنون و فضائل
مولوی حکیم شاہ زین العابدین بائل وراثت مشیختہ

بذہ الاجوبہ صحیحہ و مکفیۃ لزوالاتہام اللہم احفظنا من تکفیر الی الاسلام بحمد

ارتسام الطنون و الخیالات والا و ما م

۱۳
این دو صحیفہ
دران است

۱۴
عطا فرمودہ خدای تعالیٰ جواب
دہندہ را جزا و جزیم بزرگی
سوار رسولان جنت عالمین
مغنیہ و شفیع کہ محمد مصطفیٰ
است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

۱۵
این جوابیا صحیح است و ارتقا
کنندہ برای توفیق است
بار خدا یا نگہدار از اشتباه
کفر نمودن بسوی اہل صلاح
بجو و انقاش گناہنا و جہاں
و دہم ہا

کتاب الفقیہ الجاہل المدعو بنین العابدین المائل



ع

رقم نموده جبریل فاضل نیکل متبع شرع مصطفوی
مولوی حافظ غلام محی الدین صفوی برادر مولانا قاضی

ارتضا علی خان مخفوفت مولانامه

جواب اعتراضات صحیح است * حافظ غلام محی الدین صفوی

مستطیر کرده اوج الفضل افصح القراء صاعد معارج تکریم
مولوی حافظ محمد عبد الحکیم خطیب اول مسجد والا جاہی

بقیہ تودہ

هَذَا الرَّدُّ عَلَىٰ اعْتِرَاضِ الْمُعْتَرِضِ الَّذِي اعْتَرَضَ عَلَىٰ الْقَصِيدَةِ
الْعَرَبِيَّةِ الْمَرْقُومَةِ فِي نَعْتِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ شَيْخِ
الْمَدَنِيِّينَ سَيِّدِ نَاوُكَانَا مُحَمَّدِنِ الْقَائِمِ مَقَامًا مَحْمُودًا صَحِيحًا
لِلَّهِمُ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَىٰ سَيِّدِنَا وَشَفِيعِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ
عَلَىٰ آلِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَصَحْبِهِ الْمَا جِدِينَ

جبریل

این دو اعتراض در تصدیق
اعتراض در تصدیق
نوشته شده است و در
خاتم نبیا و رسولا و در
نعت خاتم النبیین و المرسلین
و صاحب المآل و در
و این دو اعتراض در تصدیق
اعتراض در تصدیق
نوشته شده است و در
خاتم نبیا و رسولا و در
نعت خاتم النبیین و المرسلین
و صاحب المآل و در

در دو باره و در تصدیق
اعتراض در تصدیق
نوشته شده است و در
خاتم نبیا و رسولا و در
نعت خاتم النبیین و المرسلین
و صاحب المآل و در

کتابه حافظ غلام محی الدین المعروف به محمد عبدالحکیم

مستور نموده اقدم العابدین؛ خطب الفاضلین؛
حبر ارشد؛ مولوی حافظ غلام احمد؛ خطیب ثانی مسی

والاجای دام خوصه

هذا الرد العجیب المنفع * الجامع لبدائع الصنائع * على اعتراضات المعارض

على القصيدة النعتية البليغة صحيح وحق

هذا ما كتبه غلام احمد غفر الله ذنوبه



عنه

مرقوم ساخته فاضل اریب؛ عالم ادیب؛ سعید کونین

مولوی حافظ میر تصدق حسین؛ شاگرد مولوی حافظ

قدرت علی مرحوم بنسبه ملک العلماء مخفوضا عفا

ما اجاب هذا التحرير الدقی * والتریف الحق * فهو الحق بالقول * ومطابق للنور

والاصول * واحسن عند العلماء الفحول * * *

کتابخانه کبای آل سول الثقلین عبدعاصی تصدق حسین

این کتاب در قفسه کتب
مطالعه و تحقیق
مستوفی است
در کتابخانه
مستوفی است

این کتاب در قفسه کتب
مطالعه و تحقیق
مستوفی است
در کتابخانه
مستوفی است



عه

رسم نوده اجود القراء اسعد الفضلاء جبراهيم مولوى
حافظ محمد عبد الكريم امام مسجد ميرزا سايه تدت موهبا

بدره الاجوبة صحيحة مقبولة ليس لاحد ان يشك فيها بعد التوجيه الصريح موافقا لاعتقاد
اهل السنة والجماعة والعلوم المتقنة والمحققة
كتبه محمد عبد الكريم غفر عنه وعن ائلافه



يعه

مرقوم نوده جبر اريب واعظ اريب ماهر علوم مشهور
مولوى حافظ محمد غوث تلميذ مولانا جمال الدين احمد

مغفور واووم توفقه

هذه الاجوبة المعتبرة على الاسئلة الضعيفة صحيحة
معقولة

كتبه معصيت لوث حافظ غلام محمد غوث عفا الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم
ابن جوابي صحيح وبارك الله
في رسله صلى الله عليه وسلم
بعد توفيقه من الله تعالى
اهل سنت وجماعت اعلم
تقول معقول استاذنا

بسم الله الرحمن الرحيم
ابن جوابي صحيح وبارك الله
في رسله صلى الله عليه وسلم
بعد توفيقه من الله تعالى
اهل سنت وجماعت اعلم
تقول معقول استاذنا

مستطوره فاضل حاذق واقف حقائق حمید دارین مولوی
حکیم و حسین شاگرد مولوی محمد جعفر تلمیذ مفتی یوسف علی خان صاحب

کثرت حذاقته

ما اجاب هذا القائل لدفع الشبهات الذكورة فهو صحيح
کتبه العبد العاصی محمد و حسین مہکری غفر لہ



تحریر نموده صاحب جودت جامع لیاقت جبر اسعد
مولوی سید محمد شاگرد مولوی مفتی محمد تاج الدین بھجت

مرحوم و فر اخلصہ

المحبب مصیب سید محمد غفر اللہ عنہ

مکتوب ساخته طلبیتین فاضل حق گزین حاذق
بنی یمن مولوی حکیم سید حید حسین بھتی و فاقہ

هذا الرد الصحيح * على صريح * لا ريب فيه *

تسبیہ خادم العلماء حکیم سید حمید حسین
غفر عنہ

۲۴
این کتاب در دسترس است
از کتابخانه

۲۴
این کتاب در دسترس است
از کتابخانه

۲۴
این کتاب در دسترس است
از کتابخانه



ص ۵۵

نوشته آحب علماء اعز فضلاء صاحب طبع سليم

مولوی محمد ابراهيم زاد جتہ

بذالذین فغ المغید للطلاب * المشتل علی القنائع والبدائع وغرائب

المسائل وعجائب المطالب * الجامع لفوائد العلوم المنقولة والمعقولة * الدافع

لا اعتراضات المجهولة * الذی ألفه الفاضل الاریب الحق * والجر الادیب المدقق

المولوی محمد عبد الغنی خان بہادر * صانہ اللہ عن حسد الاقران والمعاصرین

کتبہ خادم علماء دین سقیم محمد ابراهيم عفا اللہ عنہ

ترقیم نمودہ عریف کامل * تحریر فاضل کاشف علوم

دین مولوی مفتی محمد جمال الدین مفتی ضلع سیلہ

مدت عطوفتہ

القصدۃ الفصیحہ اللتی انشدہا الحق النخیر * والمدق الفقیہ النظیر * المولوی محمد عبد

الغنی خان بہادر المتخلص بالامر الذی ہوالامیر فی شان سید المرسلین الاصفیاء

امام الاقنیا * ہوالشی الذی شوقا و دخول امیر الانبیاء * شیع یوم الحساب * الخا

۲۵
 این کتاب در بیان فضائل و مناقب مولوی محمد ابراهيم است و در بیان بعضی از مناقب و فضائل مولوی محمد عبد الغنی خان بہادر نیز اشارت شده است. این کتاب در بیان فضائل و مناقب مولوی محمد ابراهيم است و در بیان بعضی از مناقب و فضائل مولوی محمد عبد الغنی خان بہادر نیز اشارت شده است. این کتاب در بیان فضائل و مناقب مولوی محمد ابراهيم است و در بیان بعضی از مناقب و فضائل مولوی محمد عبد الغنی خان بہادر نیز اشارت شده است.

این کتاب در بیان فضائل و مناقب مولوی محمد ابراهيم است و در بیان بعضی از مناقب و فضائل مولوی محمد عبد الغنی خان بہادر نیز اشارت شده است.

بفصل الخطاب * بل من ادنى خصائصه شفاعته الامم * محمد بن المصطفى صلى الله عليه وسلم * وفي مناقب اصحابه الخلفاء * وآله وسائر اصحابه الرجا * رضوان الله تعالى عليهم * مشتملة على صنائع البلاغة * ومحتوية على بدائع الفصاحة * ووجه بالغة على صفاء عقيدة الصافية * وثيقة كاملة لحسن خاتمة العافية * بسم الله النان * عن طوق الحدائق * بالجمعية وتوسيع البضاعة * وابقاء الله على الطريقة المحقة اهل السنة والجماعة * وموافقة لاعلال الصرف والنحو * وبرية عن السهو واللغو * ومبراة عن سوء الادب والخطأ * ومحرأة عن الميل الى البدع والهوى * ومطابقة لقواعد العقائد والاصول * وضوابط المعقول والمنقول * ويتلقاها العلماء الفحول بالقبول * واجوبة على اعتراضات المعارض صحيحة كافية لدفع الشبهات الواهية * ووجه واقية لردائل الطاغية * وحوالان لاثبات تعصب المعارض برابرين ساطعة * واسناده لرغم انف اهل الاعتساف والفساد وقطع رقاب صواحب البغي والعناد سيف قاطعة * لتب فاقدة البضاعة قليل الاستطاعة اضعف عبادة الله المنين تراب

قدم علماء الدين محمد جمال الدين عفا الله عنه

بیاصل جان حق
باطن بیکله کسرتی
شفا عبادت با-
عبد صلی علی شمس
و در معراج پیچا-
صاحب کار و خزان
نشان آن قضیه
جایح برادران
و در بیان است
در شرح عقاید طاعت
کون

التقاخر؛ مولوی مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی زاده فضل

ابو به صد الصد که لاریب فیما است حکم ننگان نیام و حسام و خا ج

و عود الصلیب و صلیب و ارد

مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی در صد راین پیشین اضلاع سلیم و تکجری

و کوثر یال و تکلیکوت و ترجایل و غیره



سطر کرده اربب منعم؛ لیبب مکرتم؛ جبر لودعی؛ مولوی

شیخ محمد قادری قانبری؛ و اومت خلته

و لله در هذا النظم المادح و نظم البدیع * مع شرحه الواح

الصیح الرفیع * و لقد احسن و اصاب * و استحق للاجر و

جزیل الثواب * عند الملك الوهاب * و عند الممدوح

مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی زاده فضل
ابو به صد الصد که لاریب فیما است حکم ننگان نیام و حسام و خا ج
و عود الصلیب و صلیب و ارد
مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی در صد راین پیشین اضلاع سلیم و تکجری
و کوثر یال و تکلیکوت و ترجایل و غیره

مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی زاده فضل
ابو به صد الصد که لاریب فیما است حکم ننگان نیام و حسام و خا ج
و عود الصلیب و صلیب و ارد
مفتی حاجی فضل علی خان بجاوردی در صد راین پیشین اضلاع سلیم و تکجری
و کوثر یال و تکلیکوت و ترجایل و غیره

صلوات الله وسلامه عليه ۞ تكاثرت المدائح في مدح
الحمد ۞ عسى هو نجيبهم إذا النعل زلت ۞ فان كان الامر كذلك
فلا يكثر ثوب من تجاسر ۞ وتعصب وماتنا صر ۞ ومن طالع
هذه الابيات وتامل معانيها ۞ يجد هاملوة بجواهر المعاني
وبدائع المثاني ۞ كما لا يخفى ۞ على من له ادنى مسكة في
هذا الفن والله يمدى من يشاء الى صراط مستقيم
كتبه محب خير البرية صلى الله عليه وسلم ومن
يمدحه محمد بن ابي بكر القاهر ۞ القادر ۞
القناني الشافعي توطناً وطريقةً وتعلماً ومذهباً كان الله
له ولوالديه

كتبه قاضي شاه نواز خان عفا الله عنه



لے

مرسوم مقتدای فضلاء و پیشوای علماء و مقبول بارگاہ
لم یزلی و مولوی مفتی کرم علی نوات کمرستہ

ما قال المجیب موافق للحديث والكتاب * فمن تخلف
عنه فهو مورد لشدة العتاب
كتبه العبد المذنب



ع

مرقومہ فاضل احمل و عالم افضل و لائق التکریم و مولو
عبدالرحیم ضاعف قدره

مرتب
از ان پس
مفتی کرم علی
کتابخانه
مفتی کرم علی
کتابخانه

ما تاجب هذا الفاضل الجيب * التحرير الدقيق الاريب * حق
 من كتيبه عبد الرحيم مدرس غفر الله له

مسطورة نخبه اهل فضيلت * زبدة علماء ملت * جبر
 المعنى لوزعى * مولوى محمد حسن علمى رشاؤ

جاء الحق وشرهق الباطل
 كتيبه خادم علماء دين مصطفى



لا

مكتوبه عارف حقائق * كاشف دقائق * اسعد
 علماء دين * مولوى سعد الدين * كثر سداوه

قد صرح ما ثبت في هذه الرسالة *



ص

قمر زده كاشف معقول * واقف منقول * صاحب
 العز والتكين * مولوى نظام الدين * وكرماله

مکتبہ علمى
 کتبه عبد الرحيم مدرس غفر الله له
 کتبه وادام حق است ايد

مکتبہ علمى
 کتبه وادام حق است ايد
 باطل

مکتبہ علمى
 کتبه وادام حق است ايد
 باطل

بِذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ *
 كَتَبَهُ الْعَاصِي مُحَمَّدُ نِظَامُ الدِّينِ غُفَرَانُ اللَّهِ وَلَا فَرْقَ بَيْنَهُ
 تَسْطِيرُ كِرْدِهِ عَرِيفُ مَكْرَمٍ بِخَرِيرِ مُفَحِّمٍ فَاضِلٍ مُجِدِّ
 مَوْلَايَ عَلِيٍّ أَحْمَدٍ دَاوَمَ مَجْدُهُ
 ذَلِكَ الْحَقُّ لَا شُبْهَةَ فِيهِ



تَحْرِيرُ نَمُودِهِ عَالِمِ مَدَقِّ فَاضِلِ مُحَقِّقٍ صَاحِبِ
 مَنَاقِبِ جَلِيِّ مَوْلَايَ ضَا عَالِيٍّ تَقِيٍّ أَكْرَمِهِ
 هَذِهِ الرِّسَالَةُ النَّافِعَةُ صَيِّحَةُ
 الْعَبْدِ الْعَاصِي مُرْضَا عَلِيٍّ غَفِيغُهُ



مَرْقُومِ نَمُودِهِ مَعْدِنِ فَضْلِ مُخْزَنِ عَدْلِ مَاهِرِ
 غَوَامِضِ مَعْنَوِيٍّ مَوْلَايَ أَحْسَانِ عَلِيٍّ دِهْلَوِيٍّ
 دَامَ أَحْسَانُهُ
 بِذَا الرَّؤُوسُ صَيِّحٌ وَحَقٌّ *

این استحقاق کا جو انداز

چون صاحب
 این حق شایسته است
 در آن است

چون صاحب
 این استحقاق شایسته است
 است

چون صاحب
 این استحقاق شایسته است
 است

کتابخانه خادوم العلماء احسان علی دہلوی
مستطوره لائق التبجیل، الحرری بالتفضیل، جامع فضا
باطنی و ظاہری، مولوی محمد فضل اللہ قادری زاد فضلہ

استاذ الحق احمی بالتابع
کتابہ الرأبی رحمۃ الباری محمد فضل اللہ قادری



للعہ

تحریر کردہ قلم مکرم، جبر محترم، مقبول کونین، مولوی
حیدر حسین، ضاعف وقارہ

ہذہ الاجوبہ صحیحہ
حیدر حسین لاہوری



بہر شادابی قصید لغت
شیر جوانہا فیض شرح
از دم انشای قطاعہ سن

ترجمہ
ابن حق نژاد ارشد
برای پیری کردن اند

ترجمہ
ابن جابا حاجت
س

ترجمہ
نویس

عَنْ الْمَرْحُومِ نَظْمِ الْكَاتِبِ
عَنْ رَأْسِ الْكَاتِبِ نَظْمِ الْكَاتِبِ
قَطْعًا بِأَيْضِ شَرْحِ نَظْمِ الْكَاتِبِ
بِزِيَادَةِ تَحْقِيقِ مَحْنِ

خان ببادیاعب الضحی که در دهر
تکرده زانوی خود پیشش باین ماعت
گفتا قصید و نعت از فکر عالی خود
هر لحظ و مستی آن باب و کتاب چون
ماقب بفرسالتن چون داشت سربلند

سال طبع رساله کرد رقم
حکام بنم اعظم فصی

خان عبد الغنی عالی شان
نظم گرفت و صنعت بی نقص
شرح آن نیز دلپذیر نوشت
گفت قدرت ز سال آماش

عَدَّ نَظْمَهَا الْأَمِيرُ فِي الْمَدْحِ
غَارًا أَلْوَا حَ غَبِيَّةَ الشَّجَرِ
أَكْمَرُ وَبِرُّهُ فَرَصَاتُ
مِيرِ هَدْيِي الْحُسَيْنِي ثَابِتُ

کم در علوم متلش استاد و ما هر آمد
سبحان بکبت و چون طفل قاصر آمد
و ضعف کای طبعش بر خلق ظاهر آمد
از بحر طبع صافش در چشم ناظر آمد

گفتم جواب شافی زین شرح نادر آمد

قدوة اہل فضل و صدقہ
قدرت اللہ خان قدرت نام

کہ بے غم و دکاش نیست نظیر
کرد از فکر تیر خود تحریر
کہ بوصفش نمی توان تقصیر

زبطافت بہت شرح امیر